

انقلاب روسیه

مختصری دربارهٔ این نوشته

روزا این کتاب را در سال ۱۹۱۸ به هنگام اقامت در زندان نوشت و پس از آن در زمان حیات او منتشر نشد و تازه در سال ۱۹۲۲ یعنی سه سال بعد از قتل روزا این کتاب برای اولین بار توسط پاول لوی انتشار یافت که دارای نواقصی بود .

اولین چاپ کامل کتاب در سال ۱۹۲۸ توسط فلیکس وایل صورت گرفت که عنوان "چند دست‌نویس منتشر نشده از روزا لوکزامبورگ دربارهٔ انقلاب روسیه" را داشت .

و از آن تاریخ به بعد این کتاب بارها به زبان آلمانی و سایر زبانهای زنده دنیا چاپ شده است .

انقلاب روسیه با عظمت‌ترین واقعه جنگ جهانی [اول] است. ظهور آن، افراطی بودن بی نظیر آن و تاثیر دائمی آن به‌ترین مجازات برای جملہ پیردانیهای درونی است که مقامات رسمی سوسیال دموکراسی آلمان بک آنجا تهاجم اغفال گرانه امپریالیسم آلمان را در ابتدا با نهایت جدیت از نظر تئوریک مستور می‌داشتند. جملہ پیردازی در مورد مأموریت سرایزه‌های آلمانی برای سترنگین ساختن تزارسم و رهایی ملت‌هایی که تحت ستم او قرار داشتند. وسعت عظیمی که انقلاب در روسیه پیدا کرد، تأثیرات عمیق آن که همه ضابطه طبقاتی را در هم فرو کوفت و کل مشکلات اجتماعی و اقتصادی را در هم نوردید. و نتیجتاً از اولین دوران جمهوری سوسیالیزمی همراه با نابودی مطلق درونی همواره به مراحل وسیعتری پیش‌ناخت. — بطوریکه سترنگونی تزارسم فقط یک ماجرای کوچک و یک موضوع تقریباً کم اهمیت تلقی می‌شود. — همه آنها به‌وضوح نشان می‌دهد که رهایی روسیه نتیجه و معلول جنگ نبود و شکست نظامی تزارسم — آنطور که "همر جدید" بزم کائوتسکی در سر مقاله‌اش می‌گوید "داد بود" — "معمول سترنیزه‌های آلمانی که در دست آلمانها فشرده می‌شدند" نبود، بلکه در سر زمین خود ریشه‌های عمیقی داشت و از یک رسیدگی کامل درونی سرخوردار بود. جنگ ماجرا — جویانه امپریالیسم آلمان تحت لوای اید و اولویک سوسیال دموکراسی آلمان نه تنها موجب پیروز انقلاب در روسیه نشد، بلکه تنها برای مدت کوتاهی در ابتدا ی کار — یعنی پس از اولین طوفانهای شدت یافته در سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳ — آنرا به‌توقی انداخت و بعد از پیروز آن دشواری‌ترین و غیره‌ای ترین شرائط را برای آن بوجود آورد.

البته این جریان برای هر ناظر خردمند دلیل گویند، ای طبع تئوری حزبی است که کائوتسکی و حزب دولتی سوسیال دموکرات در آن اتفاق نظر دارند. بر طبق این تئوری روسیه به‌عنوان یک کشور از نظر اقتصادی عقب افتاده و ملکی که عداوت کاپیولیست است هنوز بلوغ و رسیدگی لازم برای انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا را کسب نکرده بود. این تئوری که صرفاً یک انقلاب سوسیالیزمی را انجام پذیر تلقی میکند — استثنائی که تاکنک اقتصادی سوسیالیست‌ها با لیبرالیسم سوسیالیزمی در روسیه از آن نتیجه‌گیری می‌شود — این تئوری در همین حال تئوری جناح اپورتونیست در جنبش کارگری روسیه یعنی فشنیکاست که در رأس آن اکمل رود و دان قرار دارند. اپورتونیستهای آلمانی و روسی در مورد این استنباط کلی از انقلاب روسیه — که موضوع گیری در باره "مسائل جزئی مربوط به تاکنک طبقه از آن ناشی می‌شود" — کاملاً با سوسیالیستهای حکومتی آلمان اتفاق نظر دارند. "بعقد" همه این سه

گروه انقلاب روسیه میبایستی در مرحله‌ای توقف میکرد که رهبری جنگی امپریالیزم آلمان بر اساس اسانه‌های سوسیال دموکراسی آلمان آنرا وظیفه‌ی عالی خود قرار داد. بود :

یعنی سرنگونی تزاریم. اگر انقلاب روسیه از این حد پا فراتر گذاشته است و اگر دیکتاتوری پرولتاریا را وظیفه‌ی خود تعیین کرد، است، مرتکب اشتباهی شده است که جناح افراطی جنبش کارگری روسیه یعنی بلشویکها مسئول آنست و تمام ناگواریهایی که انقلاب در مسیر آینده‌اش با آن مواجه گردد و همه، سردرگمی‌هایی که پدید آید - همه و همه نتایج این اشتباه نوم خواهد بود. چنین است نظر آن دگرگین در مورد انقلاب روسیه. از نظر تفویض این دگرگین - که از جانب روزنامه "په پیش" و کاتونکی بطور شاهپسی بعنوان نشره "تفکر مارکسیستی" توصیه میشود - منتهی باین کشف اصیل مارکسیستی میگردد که دگرگونی سوسیالیستی برای هر کشور مدین یک معلومت کلی و باصلاح خانوادگی خود آن کشور است. در صحنه: مه آلود شای انتزاعی طبعاً فردی مثل کاتونکی. میتواند بطور بسیار مشروح پیوند های اقتصاد جهانی سرمایه را بدانگونه ترسیم نماید - که از تمام کشور های مدین یک ارگانیسم مرکب بوجود آورد. ولسی غیر ممکن است که بتواند انقلاب روسیه یعنی نشره: تکامل بین الطلی و مسئله کشاورزی را در چهار چوب جامعه، سروروازی حل کرد.

حالا این دگرگین دارای این گرایش است که مسئولیت انترناسیونالی و مخصوصا مسئولیت پرولتاریای آلمان در مورد انقلاب روسیه را تخطئه کند و پیوند های بین الطلی این انقلاب را منکر گردد. انقلاب روسیه و جریان جنگ نارس بودن روسیه را نشان نداد بلکه دم بلوغ پرولتاریای آلمان در انجام وظائف تاریخی را باثبات رساند و مطرح کردن این موضوع در نهایت صراحت و وضوح وظیفه اولیه بررسی انتقادی انقلاب روسیه است. سرنوشته انقلاب روسیه کاملاً وابسته به رویدادهای بین الطلی بود. اینکه بلشویکها سیاست خود را کاملاً بر پایه انقلاب جهانی قرار دادند درست گواه باری برای دید وسیع سیاسی آنها و استحکام اصولیشان است و دلیل شهادت سیاسی آنهاست. جهشی عظیمی که توسعه سرمایه داری در سالهای اخیر نمود است در این نکته نمایان میشود. انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ انعکاس ضعیفی در اروپا داشت و باین جهت مجبور بود که بعنوان یک مایه اولیه باقی بماند. ادامه و راه حل آن مربوط به تکامل اروپا بود.

بدیهی است که نه یک طرفداری غیر متعانه بلکه یک نقد دقیق متفکرانه قادر است از گنجینه تجارب و تعالیم استفاده نماید. حلاً یک تصور توهم آمیز مخبر خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم که در اولین تجربه تاریخی جهانی در مورد دیکتاتوری طبقه کارگر -

آنها در شرائط سخت متصوره یعنی در میان آتش سوزان جنگ جهانی و هرج و مرج قل و غارت امپریالیستی، در دام آهنین قدرت ارتجاعی ملیتاریسم اروپا، و در شرائطی که پرولتاریای بین الطلی هم کفایت خود را کاملاً نشان داده است، اگر انتظار داشته باشیم که در چنین شرائط غیرعادی تجربه، دیکتاتوری کارگری و هر چه که در روسیه صورت میگیرد، باید در آخرین حد کمال باشد، تصویری واهی نمود وایم برعکس ملاحظیم ابتدائی سیاست سوسیالیستی و آگاهی از شرائط لازم تاریخی آن ما را باین گمان وادار میکند که تحت یک چنین شرائط سرکوباری، بزرگترین ایدئالیزم و مستحکم ترین انضباطی نیز قادر به تحقق بخشیدن به دیکراسی و سوسیالیزم نیست بلکه فقط میتواند با ناتوانی و فرسودگی اولین گامها را در این راه بردارد. تجسم روشنی از مجموعه این روابط عینی و تاثیرات آنها داشتن، ابتدائی ترین وظیفه سوسیالیستهای همه کشورهاست، زیرا که فقط با این شناخت تلخ است که میتوان بزرگ بودن مسئولیت پرولتاریای بین الطلی در مورد سرنگشتن انقلاب روسیه را - سنجید. از طرف دیگر فقط از این طریق است که اهمیت قاطعانه اقدام دسته جمعی بین الطلی انقلاب پرولتری میتواند کسب اعتبار نماید - و این یک شرط اساسی است که بدون آن حتی بزرگترین قابلیت و پرکاری و گرانترین قربانی و فداکاری پرولتاریا نیز در یک کشور بطور گریزناپذیر بزمجمه، پرتضاد و پرهیبت نقضی گرفتار خواهد شد.

شک نیست که مغزهای متفکری که در رأس انقلاب روسیه قرار داشتند - لنین و تروتسکی - در راه پرخار و خاشاک و دشواری که طی کردند حتی برخی از گامهای تعیین کننده را صرفاً تحت بزرگترین تردیدهای درونی و با شدید ترین عدم تمایلات نهانی - برداشتند و شک نیست که برای آنها چیزی ناخوشایند تر از این نیست که ببینند، تمام کارهایی که تحت جبر و فشار ناگوار و در گرداب جوشان حوادث، اضطراباً صورت گرفته یا نگرفته است، از طرف انترناسیونال بعنوان نمونه های برجستهای از سیاست سوسیالیستی - که فقط در غور ستایش غیر انتقادی و تقلید پر شور و تمعّب میباید - پذیرفته میشوند.

همچنین ناهجاست اگر از این بابت وحشت داشته باشیم که با نظر انتقادی براهی که انقلاب روسیه تا کنون طی کرده است نگاه کنیم - بمعنی آن خواهد بود که فسرده خطر ناکی به اعتبار و نمونه اعجاب آور پرولتاریای روسیه - که پهنای قادر به خنثی کردن کاهلی سرکارت سودهای آلمان میباید - وارد آورده ایم چیزی از این ناصحیح تر نیست. بحسرت در آوردن نیروی ملی انقلابی طبقه کارگر در آلمان، دیگر نمیتواند پیراپایه ضد تحت تکفل مقلد سوسیال دیکراسی آلمان آن و بوسیله یک انترولتیه بی هیبت و نقص - چه

" مقامات متوسطه " خودی و چه " نونه " روسیه " - معجزه آسا صورت گیرد . قدرت عطسی تاریخی پروتلارهای آلمان نمیتواند بوسیله " بوجود آوردن يك وضع شورانگیز و پیر هلهله زند " شود . بلکه برعکس فقط بوسیله " اطلاع کامل از شر بخشی و جدی بودن قضیه و به وسیله " آگاهی نسبت بنام پیچیدگیهای وظایف و بر پایه " بلوغ سیاسی و استقلال معنوی و بر اساس قدرت تفاوت انتقادی شود و ها - که درها سال بهانههای مختلف از طرف سوسیال دموکراس آلمان ، بطور سیستماتیک خفه شده بود ، چنین امکانی وجود خواهد داشت . بررسی و بحث انتقادی در باره " انقلاب روسیه با تمام پیوستگی داشتن های تاریخی بهترین تعلیم برای کارگران آلمانی و بین الطلی در مورد وظائفی است که وضع موجود برای آنها تعیین کرده است .

- ۲ -

اولین دوران انقلاب روسیه یعنی از شروع آن در مارس تا سقوط حکومت در اکتبر در مسیر عمومی خود عینا همان طرح رشد انقلاب بزرگ انگلستان و انقلاب کبیر فرانسه را پیمای میکند . این همان مسیر تئوریک هر سرخورد اولیه بزرگ و کلی است - که میان قدرتهای انقلاب بوجود آمده در آتش جانم " بورژوازی و قید و بند های جامعه " کهن - صورت میگردد . شکستگی آن طبعا در مسیر عمودی حرکت میکرد یعنی از شروعی اعتدالی بسوی هدفهایی که پیوسته افساطی تر میگشت و بموازات آن همکاری طبقات و احزاب مختلف صید به سلطه مطلقه " حزب افساطی میشد .

در نخستین لحظه - در مارس ۱۹۱۷ - " کادتها " ، یعنی بورژوازی لیبرال ، در رأس انقلاب قرار داشتند . اولین اوج عمومی موج انقلاب همه چیز و همه کس را تکان داد . مجلس دومای چهارم یعنی ارتجاعی ترین معمولی که از ارتجاعی ترین قانون انتخاباتی طبقات چهار گانه منتج گردنا بدست آمد . بود ناگهان بصورت يك ارگان انقلاب تغییر شکل داد . همه احزاب بورژوازی ، حتی دست راستهای ناسیونالیست نیز ناگهان در این جبهه واحد شد قدرت مطلقه شرکت کردند . این قدرت مطلق با همان حلقه نخستین تقریبا بدون جنگ - مانند عضو سرد های که فقط باید آنرا لمس کرد تا برفت - سقوط نمود . همچنین آزمایش کوتاه مدت بورژوازی لیبرال برای اینکه لااقل فاندان سلطنتی و تاج و تخت را نجات بدهد - طی چند ساعت در هم شکست . ادامه تکان دهند " پیشرفت طی روزها و اسبها مسافتی را پشت سر گذارد که فراتر از عصر خود درها سال برای گذار از آن لازم داشت . این امر نشان داد که روسیه نتایج رشد يك سد " اروپا را بمرحله اجرا در آورد و است و بیش از هر چیز نشان داد که انقلاب سال

۱۹۱۷ ادامه مستقیم انقلاب ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ بود نه ارمغان آلمانیهای وهابی بخش جنبش در مارس ۱۹۱۷ بلا واسطه بهمان نقطهای که ده سال پیش از آن قطع شد بود پیوند یافت. جمهوری دموکراتیک محصول آماد و از درون رسید و نخستین پیروز انقلاب بود.

اما اکنون دیگر وظیفه دوم که سنگین تر بود آغاز میشد. قدرت محرکه انقلاب از لحظه اول نبود و پیروانهای شهری بود ولی خواستهای آنان به دموکراسی سیاسی خلاصه نمیشد بلکه در جهت مسئله حاد سیاست بین المللی یعنی صلح فوری بود. همزمان با آن انقلاب نبود و سربازان را که بهمین گونه خواستار صلح فوری بودند در بر گرفت و نبود و دهقانان که مسئله ارضی را در رأس مسائل قرار داده بود نیز سرایت کرد. مسئله ارضی از ده ۱۹۰ نقطه عطف انقلاب شد بود. صلح فوری و مسئله ارضی - بعثت این دو هدف بود که در جبهه متحد شکافی درونی بوجود آمد. خواست صلح فوری با تأیلات امپریالیستی پیروروزی لیبرال که ملیوکوف سخنگوی آن بود در شد بدترین تضاد قرار داشت. مسئله ارضی نیز برای جناح دیگر پیروروزی یعنی یونکرهای زمین دار از همان مرحله اول کاپسور وحشت زائی شد بود و بطور کلی ترور مالکیت خصوصی مقدس محسوب میشد. و این نقطه حساس مجموع طبقات پیروروزی بود.

با این ترتیب در اولین روز پس از نخستین پیروزی انقلاب در آفوش آن یک ماهیزه درونی بخاطر این دو موضوع حساس یعنی صلح و مسئله ارضی آغاز شد. پیروروزی لیبرال تاکنیک طفره رفتن و فرار از مسئولیت را بکار برد. توده های کارگران سربازان و دهقانان مرتباً بر فشار خود می افزودند. دیگر شکلی باقی نماند بود که سرزنش سیاست دموکراسی خود جمهوری نیز با مسئله صلح و مسئله ارضی پیوند یافته است. طبقات پیروروزی که با اولین موج طوفان انقلاب از جا کند شد و تا مرحله تشکیل جمهوری به همراه کشید شد بودند و بسوزی شروع بان کردند که برای بازگشت خود نقاط اتکائی بیابند و مخفیانه ضد انقلاب را سازماندهی کنند. هجوم قزاقان کالدین به پترزبورگ این گرایش را با کمال وضوح برملا ساخت اگر این هجوم به پیروزی انجامید بود نه تنها مسئله صلح و مسئله ارضی از بین میرفت بلکه فاتحه دموکراسی و حتی جمهوری نیز خوانده میشد. یک دیکتاتوری نظامی همراه با حکومت ترور بر علیه پیروانها و سپس بازگشت به رژیم سلطنتی نتیجه حتمی و جدائی ناپذیر آن بود.

با این ترتیب میتوان به تاکنیک پند اربانه و در اصل ارتجاعی سوسالیت های روسی یعنی مشوکها را که از منشی کائونکسی پیروی میکردند - پی برد. اینها آنچنان گرفتار

تعمیر باطلی از غفلت پیروزان انقلاب روسیه شد. بودند. - این پندار باطل که روسیه هنوز برای انقلاب سوسیالیستی آمادگی ندارد. - که مأموران موشل همکاری با لیبرالهای پیروز شد. بودند یعنی میخواستند پیروز خاصری را که بر حسب سیر و روشی طبیعی رشد انقلابی از هم جدا شد. بودند و با شد بدترین تضادها در مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند. بهم پیوند بزنند. "اکمل روده ها" و "دان ها" میخواستند بهر قیمتی شد. باطابق و احتیاطی. - که از جانب آنها بزرگترین خطرات انقلاب و نخستین دستاورد آن یعنی دیکراسی را تهدید میکرد. همکاری کند.

واقعا تعجب آور است که این مرد کونا [کاونسکی] چگونه طی چهار سال جنگ جهانی با نگارشات خستگی ناپذیر خود آرام و حساب شده سوراخهای تئوریک فراوانی یکی پس از دیگری دریافت سوسیالیزم پیدا آورد. پنجمی که سوسیالیزم به صورت آبکی در آمد. بود که دیگر جای سالمی نداشت. دنباله روهی او آنچنان با بی تفاوتی و دور از هرگونه انتقاد آثار پرتلاش این تئورسین رسمی را میزد پرفتنند و اکتشافات دافا تازه. او را آنچنان به درنگ صورت میدادند که فقط در بی تفاوتی دنباله روهی "شیدمان" و "شیرکا". - که او نیز صلاً سوسیالیزم را متلاشی کرد. - میتوان مشاهده آنرا یافت. براساسی که این دو مکمل یکدیگرند. و کاونسکی این نگهبان رسمی بقعه و بارگاه مارکسیم، از آغاز جنگ در واقع از نظر تشویک همان کاری را کرد که شیدمان صلاً انجام داد، یعنی ۱ - انترناسیونالی که آلت و ابزار صلح بود. ۲ - خلق صلاح جامعه مل و ناسیونالیسم و بالاخره ۳ - دیکراسی نه سوسیالیزم. در چنین وضعی است که ارزش تاریخی خط منشی بلشویکی معلوم میشود. - که از آغاز تا کنونی اتخاذ کرد که توانست به تنهایی دیکراسی را بفرماند و انقلاب را به پیش براند و با عزم آهنینی آنرا دنبال نماید. این تاکتیک که در شعار "همه درتها فقط در دست تود" کارگردانان و در دست شوراها "خلاصه میشد در واقع تنها راه رهائی از دشواریهای بود که انقلاب بدان دچار شده بود و این همان غریبه ششمی است که گروه های در هم را گسیخت انقلاب را از تنگنا بیرون آورد و راه هموار و بازی را برای شکستنی بلا مانع آن گذرد.

بدین ترتیب حزب لنین تنها حزب روسیه بود که منافع واقعی انقلاب را در آن دوره اولیه درک کرد و عامل همه پیشروی دهند. آن شد و در این رابطه تنها حزبی بود که سیاست واقعی سوسیالیستی را اتخاذ کرد.

و از همین جاست که روشن میشود چرا بلشویکها - که در آغاز انقلاب اقلیت از هر طرف مورد لعن و شتم و سرزنش قرار گرفتهای بودند - توانستند در کوتاهترین مدت در رأس

انقلاب برقرار گیرند. و در واقع نتوانست همهٔ توده‌های خلق: پرولتاریای شهری، سربازان و دهقانان و همچنین عناصر انقلابی دموکراسی و جناح چپ سوسیال رولو سوسیالرها را زیر پرچم خود گرد آورد.

موقعیت واقعی انقلاب روسیه پس از چند ماه باین دو راهی ختم شد: یا پیروزی ضد انقلاب یا دیکتاتوری پرولتاریا، یا کاند پس یا لنین. این وضعیتی ای بود که به زودی پس از فرو نشستن شور اولیه برای هر انقلابی پیش می‌آید و در روسیه نیز بر اثر مسئلهٔ مشغولیات صلح و مسئلهٔ ارضی بین‌آدم، سائلی که در چهار چوب انقلاب پیروزی راه حلی برای آنها وجود نداشت.

انقلاب روسیه در اینجا فقط همان تعالیم اصلی هر انقلاب بزرگی را تأیید کرد که قانون حیاتی آن عبارت از این است که با باید با سرعت و قاطعیت به پیش برد و با پنجمهای آهنگین همهٔ موانع را درهم شکند و هدفها را هر چه بیشتر وسعت دهد و با آنکه پیروزی بآسوی مواضع ضعیف می‌آید خود پیرنات می‌گذرد و از طرف ضد انقلاب از هم تلاشی میشود. در انقلاب سکون در جا زدن در یک نقطه و قناعت کردن بهد فهای بدست آمده اولیه، معنی ندارد و هر کس بخواهد اینگونه زیرکیهای من در آوردی محسوس و گریه بازهای یارینانی را در امر انقلاب بکار ببرد، صرفاً نشان می‌دهد که نسبت به روانشناسی و قانون بقای انقلاب نیز مانند تحارب تاریخی، بیگانه است. جریان انقلاب انگلستان از آغاز آن در سال ۱۶۴۲ به حتم منطق امر بانجا انجامید که ابتدا نوسانات عاجزانهٔ پیرس پیشرها^۱ و جنگ سردید آمیز طیفه نیروهای وفادار به سلطنت — که طی آن سران پیرس بهتر از یک درگیری قضعی و پیروزی بر کارل اول بعداً شانه خالی کردند — الزاماً قضیه را بطور اجتناب ناپذیر پیرو بانجا کشاند که استقلال طلبان، آنانرا از پارلمان بیرون راندند و خود قدرت را بدست گرفتند و بعداً نیز در مورد ارتش استقلال طلبان، توده‌های سطح پائین سربازان خود را پیروازی — یعنی لیل توین های — مساوات کرد — که قدرت اصلی تمام جنبش استقلال طلبی را بوجود می‌آوردند — همین موضوع مصداق پیدا کرد و بالاخره عناصر پرولتاری تودهٔ سربازان — یعنی عناصر

«پیرس پیشرها» در اصل بمعنی بهترتر است. پیرس پیشرها: گروهی از مسیحیان پروتستان هستند و وجه تسمیه آنها اینست که طرفداران این مکتب دینی رؤسای مذهبی خود را از میان سن ترین افراد خود انتخاب می‌کنند. پیرس پیشرها بیشتر در آمریکا و اسکاتلند زندگی می‌کنند.

(توضیح ضمیمه)

سوسیالیست شورشی که از همه افراطی‌تر بودند و جنبش وایگر تیلوری از آنها بود - به نوبه خود پایه "جمهر حزب د مگرات" مساوات‌گر" شدند . *

بدون تأثیر معدودی عناصر پرولتری انقلابی بر روی نبود "سربازان، بدون فشار نبود" سربازان د مساوات قشر بالای پرولتری حزب استقلال طلب، نه "تعقیبه" ابرلمان از طرفه اراں بر - بیشتر ممکن بود و نه ختم بهرورمندانه، جنگ با پیاد نظام ایگالتند - بها امکان پذیر میند، نه محاکمه و اعدام کارل اول صورت میگرفت و نه انحلال مجلس‌نرد ها و اعلام جمهوری تحقق می پذیرفت .

انقلاب کبیر فرانسه چگونه بود ؟ در اینجا نشان داد شد که قبضه کردن قدرت بوسیله "واکبین ها پس از چهار سال جنگ تنها وسیله حفظ دستاوردهای انقلاب و تحقق جمهوری بود و توانست شود الیوم را در هم بکشد ، دفاع انقلابی را از نصر داخلی و خارجی سازمان دهد ، توسطه های ضد انقلابی را سرکوب کند و صوم انقلابی را از فرانسه بسرائر اروپا گسترش دهد .

کائوتسکی و رفقای همفکر روس، او که میخواهد "حماثل سوزواری" دوران اولیه انقلاب را حفظ کند ، درست نقطه مقابل لیبرالهای آلمان و انگلستان قرن پیش هستند - که در انقلاب کبیر فرانسه دو دوره "معروف را از هم متمايز میساختند : انقلاب "خوب" مرحله "پسروند پست ها و انقلاب "بد" پراز روی کار آمدن قهر آمیز واکوبین ها .

طبیعی است که دولت صامت طلبانه "لیبرالی از تاریخ ضرورتی نمیپند که صوجه" این موضوع بشود که بدون روی کار آمدن قهر آمیز "افراطی" واکوبین ها ، نخستین دست آورد های نیم بند و ضلزلزل دوران پسروند پست ها نیز سرودی در زیر حرايه های انقلاب مد فزون میند . آلفرناتيو واقعی ای که میر ناطلی انتخار آمیر تاریخ در سال ۱۷۹۳ در برابر دیکتاتوری واکوبین ها قرار داد ، د پشانشوری "معتدل" نبود بلکه احیای سلطنت خاندان پور - بون بود . "خط میانه" حلاقی "در هیچ انقلابی انتشار پذیر نیست و قانون طبیعی آن يك تصمیم سریع را ضروری میسازد : یا این لگوموتیو با تمام نیروی خود سر بالائی تاریخ را تا

ل
* جناحهای مختلف انقلاب بزرگ انگلستان (۱۶۴۲ - ۱۶۴۹) هستند . استقلال طلبان مخالف کلیسای دولتی بودند و " مساوات گران " جناح افراطی آنها بودند . جنبش "دیگر" یعنی " مساوات گران واقعی " جنبش روستائیان نهج دست بود که در راه از بین بردن نابرابری در مالکیت زمین و ملک مبارزه دیگر . این جنبش بوسیله قهر نظامی سرکوب شد . (توضیح مترجم)

آخرین نقطه اوج آن طایفه میگرد و یا با نیروی نقل خود دوباره بمباد خود سقوط مینماید و همه کسانی را که قصد دارند با نیروی ضعیف خود آنرا در نیمه راه متوقف سازند، بطریق نجات ناپذیری همراه خود بطرفای سقوط میکشاند.

باین ترتیب روشن میشود که در هر انقلاب، تنها آن حزب قادر است رهبری و قدرت را در دست بگیرد که نهایت آنرا داشته باشد که شعارهای پیش تازنده ای را ارائه دهد و آمادگی همه نوع مصائب آنرا داشته باشد. و بهمین جهت نقش عاجزانة منشویکهای روسی - دان - ترنتلی و دیگران - آشکار میگردد. اینها ابتدا تأثیر و نفوذ عظیمی بر روی توده ها داشتند ولی پس از نوسانات دراز مدت و بعد از اینکه دست و پا زنان از قبول مسئولیت و بدست گرفتن قدرت شانه خالی کردند، با گضامی از صحنه بدور افکند شدند.

حزب لنین تنها حزبی بود که فرضیه و وظیفه یک حزب انقلابی واقعی را درک کرد و با شعار "همه قدرتها بدست پرولتاریا و توده دهقانان" راه انقلاب را تعیین کرد. باین ترتیب بود که منشویکها مسئله معروف "اکثریت خلق" را حل کردند - مسئله ای که از دیر باز چون کابوسی بر سینه سوسیال دمکراتهای آلمان نشسته بود. این دست پرورد های پارلمان تاریم طلیل میخواهند با زیرکیهای ساخته و پرداخته خود، بازبهای پارلمانی را به انقلاب منتقل سازند و معتقدند برای اینکه بتوان کاری از پیش برد باید ابتدا اکثریت را بدست آورد یعنی در انقلاب نیز باید اول اکثریت داشت اما دیاکتیک واقعی انقلاب بها این احکام مبتذل و خودخواهانه پارلمانی را وارونه میکند و نشان میدهد که در راه انقلاب نه بوسیله اکثریت است که میتوان بهد فاکتیک انقلابی نائل شد بلکه بوسیله تاکتیک انقلابی است که میتوان بهد فاکتیک رسید. تنها آن حزب که لیاقت رهبری را دارد یعنی میتواند انقلاب را به پیش براند، قادر است در گهروار این طوفان، طرفدارانی پیدا کند، لنین و رفقایش بپا قاطمیت، در لحظات حساس تنها راه حل بوی پیش حق دهند و راه را دارند. شعار "همه قدرتها بدست پرولتاریا و توده دهقانان" آنان [لنین و رفقایش] را یکباره از حالت یک اقلیت تحت تعقیب و مورد ظمن و لعن قرار گرفته و غیر قانونی - که رهبرانش مجبور بودند همانند "مارات" خود را در زیرزمین ها مخفی سازند - بصورت حاکمین مطلق اوضاع در آورد.

منشویکها همچنین بلافاصله برنامه انقلابی کامل و بسیار وسیعی را بعنوان هدف قیده کردن قدرت عنوان کردند. موضوع بر سر تعیین دمکراسی پرولتاری نیست بلکه موضوع

شدند.

دان و ترنتلی: رهبران منشویکی بودند که بعد از انقلاب فوریه طرفدار "راه جنگ امپراتوری"

دیکتاتوری پهلوانها در خدمت تحقق سوسیالیزم مطرح است. آنها بایمن ترتیب این خدمت
 فنانا به پرتاریخی را انجام دادند که برای نخستین بار هدف نهائی سوسیالیزم را به عنوان
 برنامه، بلاواسطه، سیاست ملی، اعلام نمودند.

آنچه يك حزب میتواند در لحظات تاریخی از نظر شهامت، قدرت ملی، و به وسیله
 انقلابی و پشنگار از خود بروز دهد، همین و تروتسکی و وفاتش بطور کامل انجام دادند.
 تمام افتخارات انقلابی و توانائی ملی را که سوسیال دموکراتها در غرب هاری از آن پیروند
 بلشویکها ارائه دادند. قیام اکبر آنان نه فقط يك رهائی واقعی برای انقلاب روسیه به شمار
 میرود بلکه ناجی افتخار سوسیالیزم بین الطلیسی نیز میباشد.

- ۳ -

بلشویکها وارثین تاریخی "ساوات گران" انگلیسی و ژاکوبین های فرانسوی هستند
 اما وظیفه، مشخصی که در انقلاب روسیه پس از بدست گرفتن قدرت به عهد، آنان گذاشته شد،
 بطور غیر قابل قیاسی دشوارتر از پنهان آنها بود. (اهمیت مسئله ارضی - آنهم از سال
 ۱۹۰۵ و سپس دهقانان دست راستی در مجلس دوما سوم، مسئله دهقانان و امور دفاعی، ارتش).
 مسلماً شعار تعاحب و تقسیم فوری و بلاواسطه زمین میان دهقانان، ساده ترین، کوتاهترین و
 عامیانهترین راه حل برای دافان کردن زمینداران بزرگ و پیوند دادن فوری دهقانان بدولت
 انقلابی بود. این امر بعنوان يك عمل سیاسی برای تحکیم دولت سوسیالیستی پهلوانها
 يك تائیدك هائی بود. ولی این موضوع متأسفانه جنبه دیگری نیز داشت. طرف دیگر قضیه
 این بود که تعاحب زمین بوسیله دهقانان بهیچ وجه با اتحاد سوسیالیستی، وجه مشترکی
 نداشت.

تفسیر شکل سوسیالیستی مناسبات اقتصادی طرزوم دو چیز در زمینه مناسبات کشاورزی است:
 نخست ملی کردن زمینهای بزرگ که بهیضه، تمرکز پیشرفتترین وسائل فنی تولید کشاورزی
 و مدهائی که صرفاً میتواند در خدمت آغاز شیوه اتحاد سوسیالیستی در روستا قرار گیرند.
 طبیعی است اگر مجبور نباشیم زمین اقطاعی را از دهقانان خرده یا بکسیرم و بصادگی این حق
 را برای او قائل بشویم که بوسیله امتیازات موسسات اجتماعی بدو برای پیوستن به واحدهای
 تعاونی و سرانجام برای شرکت جستن در موسسات اجتماعی موسمی گام بردارد، در این
 صورت واضح است که هر رفورم اقطاعی سوسیالیستی در روستا، باید از مالکیت های بزرگ و متوسط
 آغاز گردد. در اینجا رفورم اقطاعی باید قبل از هر چیز حق مالکیت را بطلو - یا آنچه در يك
 دولت سوسیالیستی همان معنی را میدهد - به دولت منتقل سازد. زیرا فقط باین ترتیب است

که امکان سازمان دادن به تولید کشاورزی بر مبنای نقطه نظرهای منسوط بهم و بزرگ سوسیالیستی تضمین میگردد.

شرط دوم این تغییر شکل اینست که تفکیک کشاورزی از صنعت - که وجه مشخصه^{معم} جا سرمایه داری است - باید از میان برداشته شود تا درهم آمیزی و اختلاط متقابل این دو، یعنی امکان تنظیم تولید کشاورزی و صنعتی بر مبنای نقطه نظرهای واحدی میسر میگردد. اداره^ه عظمی این امر هر چه میخواهد باشد - چه این امر بوسیله ادارات شهری، منظور که پاره ای پیشنهاد میکنند باشد و چه توسط يك مركزیت مطلق صورت گیرد - بهر حال این شرط لازم برای اجرای رفورم يك پارچمائیست که توسط يك مركزیت رهبری میشود و شرط لازم ملی کردن ملك و زمین است. ملی کردن زمینهای بزرگ و متوسط و ادغام صنعت و کشاورزی، اینها دو نکته اساسی هر رفورم اقتصادی سوسیالیستی میباشند که بدون آنها سوسیالیزمی وجود نخواهد داشت. چه کسی میتواند بدولت شوروی ایراد بگیرد که چرا نتوانسته است این رفورم عظیم را در روسیه مرحله اجرا در آورد! این يك طنز زشت و بد خواهانه است که از لندن و وفایش بخواهیم و انتظار داشته باشیم که در مدت کوتاه حکومتان و در گرداب غروشان مبارزات داخلی و خارجی و در حالیکه از هر طرف تحت فشار دشمنان بهنمار قرار گرفته و از هر سو با مقاومتها^ی مختلف مواجه میباشند - یکی از دشوارترین، آری حسی مهیون پراحتی گفت که مشکل ترین وظیفه يك تحول سیاسی را انجام بدهند و یا حسی دست بکار آن بشوند! اگر ما روزی قدرت را در دست بگیریم، با وجود مساعدترین شرایط - پیش از اینکه حسی از عهد^ه هزاران مشکلات بنسوج این وظیفه عظیم برآیم - دندانان با این گردوی سفت و سخت خواهد شکست.

يك دولت سوسیالیستی که به قدرت رسیده باشد، باید در هر حال يك کار را انجام بدهد و آن اینست که باید دست با قدامتانی بزند که در جهت شرایط اساسی يك رفورم سوسیالیستی بعدی در زمینه^ه مناسبات کشاورزی باشد و باید حداقل از هر عظمی که در راه اجرای این اقدامات اشکالی بوجود میآورد - احتراز نماید.

ك
شماری که از طرف بلشویکها داده شد و مبنی بر تعاحب فوری و تقسیم زمینها و املاک همان دهقانان میباشد، درست در جهت مخالف تاثیر میگذارد. این کار نه تنها يك اقدام سوسیالیستی نیست بلکه را مرا در جهت این اقدام سدود میازد و مشکلات تغییر قابل حلی را در جهت تغییر شکل مناسبات کشاورزی بمفهوم سوسیالیستی بوجود میآورد.

تعاحب املاک بوسیله دهقانان بر اساس شعارهای کوتاه و سطحی لندن و دوستانش شعر بر اینکه "بروید و زمینها را برای خودتان تصرف کنید!" بسادگی منجر به يك انتقال ناگهانی

و درهم و برهم مالکتهای بزرگ به مالکیت دهقانی میشود. آنچه بوجود آمد، يك مالکیت اجتماعی نیست بلکه يك مالکیت خصوصی جدید است و در حقیقت بمعنی تجزیه مالکیت بزرگ به مالکیت های متوسط و کوچک و تبدیل مؤسسات بزرگ نسبتاً پهنشده به مؤسسات کوچک تکامل نیافته است که از نظر فنی با وسائل دوران فراغت کار میکند. از این گذشته در اثر این اقدامات و نحوه اجرای پیر هرج و مرج و کاملاً مستبدانه آن، اختلاف مالکیت در روستاها نه تنها بر طرف نمیشود بلکه فقط شدیدتر میگردد. اگر چه بلشویکها از دهقانان خواستند که کمیتههای دهقان تشکیل دهند تا معادله املاک اشراف بنحوی شکل يك عمل دسته جمعی را بخود بگیرد ولی واضح است که این توصیه کسی قادر نبود هیچ گونه تفسیری در اجرای واقعی و تناسب قوای واقعی، در داهات بوجود آورد. دهقانان شروتنند و استفادہ جو که پیروزی را در تشکیل میدادند و در هر دو روسیه قدرت مجلس واقعی را در دست داشتند - چه با وجود کمیته و چه بدون کمیته مطلقاً بهره بردار اصلی این انقلاب ارضی شدند. هر کس میتواند نادیده، بکام انگشتان خود حساب کند که در نتیجه تقسیم اراضی نه تنها نابرابری اقتصادی و اجتماعی دهقانان بر طرف نشد بلکه تشدید نیز شد. است و اختلاف طبقاتی در روستاها شدت یافته است. البته این تفسیر قدرت میبایست بسود ضافع سوسیالیستی و پرولتاریائی انجام بشود. در گذشته رفورم سوسیالیستی در داهات حد اکثر با مقاومت يك دسته کوچک از مالکین بزرگ اشرافی و سرمایه دار و يك اقلیت پیروزی شروتنند و مواجه میشد که خنثی کردن بوسیله "تود" انقلابی خلق کار بسیار ساده ای بود. ولی اینکه، پس از "معادله" - "تود" بسیار وسیع و نیرومندی از دهقانان صاحب زمین برای دفاع از مالکیت تازه بدست آورده خود، با هر نوع اجتماعی کردن سوسیالیستی کشاورزی بوسیله "چنگ" و دندان دفاع خواهد کرد. اینکه دیگر مسئله اجتماعی کردن کشاورزی در آینده یعنی بطور کلی تولید در روسیه، بصورت مسئله مورد اختلاف و مناظره میان پرولتاریای شهری و تود دهقانی در آمد. است. تحریم شهرها بوسیله روستائیان که از رساندن آذوقه بآنها خودداری میکنند - تا به بنوسیله بتوانند همانند یونکرهای پروسی گران فروشی کنند - نشان دهند. "آنت که این اختلاف تا چه حد شدت یافته است. کشاورزی قطعی فرانسوی شهریتر پس مدافع انقلاب فرانسه شد. بود؛ زیرا که انقلاب زمین های معادله شد. مهاجران را بآنها واگذار کرد. بود، بهمین جهت او بعنوان سر باز ناپلئونی پرچم پیروزی فرانسه را برافراشت، تمام اروپا را زیر پا گذارد و قوود الیم را در کشوری پس از کشور دیگر در هم کوبید. ممکن است همین و دوستان انتظار تأثیر مشابهی از شعار های دهقانی خود را داشتند، در حالیکه دهقان روسی - پس از اینکه خود نیز زمینها را به

تصرف در آورد - در مملکت هم بیکدیگر آن نبود که از روسیه و انقلاب - که زمینها را موهوم آن بود - دفاع کند . او سخت به تطلک تازه خود چسبیده بود و انقلاب را بدشمن و کشور را بیورانی و شهر نشینان را بگرسنگی سپارد . بود .

لنین در باره لزوم مرکزیت دادن به منابع وطنی کردن بانکها ، بازگانی و صنعت سخن سر میزد و ملی چو در باره ملک و زمین چیزی نمیگوید ؟ در اینجا پرسش صحبت از عدم مرکزیت و مالکیت خصوصی است .

سرنامه کشاورزی خوب لنین پیش از انقلاب غیر از این بود . این راه حل از سوسال رولسونرها - که آنهم مورد تمسخر قرار گرفتند و بهمارت دیگر از جنبش خود بخودی دهقانان اخذ شده بود .

دولت شوروی برای آنکه اصول سوسیالیستی را در مناسبات کشاورزی اجرا کند ، حالا قصد دارد از پرولنارها - که اکثر عناصر بیکار شهری بودند - کونهای کشاورزی بوجود آورد . به سادگی میتوان از قبل پیش بینی کرد که در مقام مقایسه با تمام حجم مناسبات ارضی نتایج این تلاشها آنقدر کوچک و ناچیز خواهند بود که برای قضاوت در باره این مسئله اصلاً به حساب نخواهند آمد . پس از اینکه مالکتهای بزرگ - که مناسب ترین نقطه اتکا برای اقتصاد سوسال لیستی میباشند به مؤسسات کوچک تقسیم شدند - اکنون کوشش میشود واحدهای نمونه کونپستی اولیه ساخته شود . در شرایط موجود این کونها فقط دارای ارزش آزمایشی میباشند و نه ارزش یک رفورم اجتماعی وسیع . ابتدا انحصار غلات با اعطای جواز بود و اکنون بعد از آن مراسم می خواهند مبارزه طبقاتی را بدین روستا بکشاند !

رفورم ارضی لنین در دهات قشر تودای مقدری از دشمن را برای سوسیالیزم بوجود آورد و است که مقاومت بسیار خطرناک ترو سرخخانه تراز مقاومت اشراف و مالکان بزرگ خواهد بود .

اینکه شکست نظامی به سقوط او هم باشد یکی روسیه انجامید تا حدودی تقصیر بشوکیها بود . البته مقدار زیادی از این مشکلات یعنی را خود بلشویکیها - بوسیله شعاری که در اس موضوعات سیاسی قرار داده بودند - فراهم آوردند . شعار با اصطلاح "حق تعیین سرنوشت ملتها" و با در واقع آنچه در پشت این جمله نهفته بود یعنی از هاشدگی روسیه فرمولی که با سرخشی تعصب آمیزی حق ملت های مختلف روسیه در باره تعیین سرنوشت خود شان را - تا حد جد شدن از روسیه - عنوان میکرد ، شعار مخصوصی بود که لنین و رفقایش در اشای مخالفت خود با امپریالیسم سلطه کوچی و کرسنکسی * * * براه انداخته بودند - محور

* باول میلیوکویچ : بنیان گذار و رهبر د مکرانیک قانونی [حزب گاد نهان] که بزرگترین حزب لیبرال روسیه بود .
بقیه در صفحه بعد :

سیاست داخلی آنان پس از تحول اکبر و تمام پلا تفرم پلشویکیها در برست لیتوسک* را تشکیل میداد و تنها اسلحای بود که آنها در مقابل امپریالیزم آلمان از آن استفاده میکردند.

بدوا باید گفت سرسختی و بی گبری انعطاف ناپذیری که لنین و رفقایش در طرح این شعار بخرج دادند فیهر منتظره بود زیرا این شعار در تضاد شدید با سیاست سنترالیتیسی بود که خود آنها پیوسته عنوان کرده بودند و همچنین در تضاد با روشی بود که آنها در برابر اصول دمکراسی اتخاذ کرده بودند در حالیکه لنین و رفقایش در مورد مجلس مؤسسان، حق رأی عمومی، آزادی اجتماعات و مطبوعات و خلاصه در مورد دستگا آزادیهای اصولی دمکراتیک توده های خلق - که در مجموع "حق تعیین سرنوشت" در روسیه را تشکیل میدادند - با سردی و بی اعتنائی بسیار زیادی برخورد میکردند، معبذا حق تعیین سرنوشت ملت های مختلف را بهشابه جوهر سیاست دمکراتیک تلقی میکردند - چیزی که بخاطر آن همه نقطه نظرهای علمی سیاست واقع بینانه میبایست سکوت میبماند. آنها در همین اینکه به مراجعه بآراء عکا برای تشکیل مجلس مؤسسان در روسیه و فرمان دوم بر اساس حق انتخابات دمکراتیک معمول در دنیا و آزادی کامل یک جمهوری خلقی گسترین توجه و اشتیاقی نشان نمیدادند و با تعمق بسیار هشیارانه و هدف انمای نتایج آنها را پیچ و بسی ارزش می شمارند معبذا در "برست" در مورد "مراجعه بآراء عمومی" "ملتهای با هم بیگانه" روسیه در باره "تحلق کشورشان بهشابه مظهر واقعی آزادی و دمکراسی و هسته دست نخورده و حقیقی خواست ملتها و بعنوان بالاترین مرجع اخذ تصمیم در زمینه مسائل مربوط به سرنوشت سیاسی ملتها - به چاک میدادند.

تضادی که در اینجا به چشم میخورد، بیشتر فیهر قابل فهم است زیرا که اشکال دمکراتیک

* الکساندر کرونسکی: در ژوئیه ۱۹۱۷ نخست وزیر و فرمانده کل قوای روسیه شد. در اکبر نوظله پورشیه پتروگراد را - که پلشویکی شد - بود - سازماندهی کرد ولی با عدم موفقیت روبرو شد و مجبور به فرار از روسیه گشت.

* در روز دوم دسامبر ۱۹۱۷ - یعنی چند هفته بعد از انقلاب کبیر اکبر - مذاکرات صلح میان آلمان و روسیه در برست لیتوسک شروع شد. ریاست هیئت نمایندگان شوروی را تروتسکی بعهده داشت. از آنجا که آلمان میخواست ضمن این قرارداد شرایط بسیار نامناسبی را بروسیه تحمیل کند، اختلافاتی در حزب کمونیست شوروی بروز کرد. لنین بر سر عهد غری قرارداد صلح با فشار میگرد در حالیکه "کمونیست های چپ" خواستار انتقال انقلاب بدین اروپای غربی بودند. سرانجام لنین نظر خود را پشیمورد و در روز های ۱-۳ مارس ۱۹۱۸ قرارداد صلح باضا رسد.

زندگی سیاسی در هر کشور - همانطور که بعداً خواهیم دید - در حقیقت بالا ترین و پیا
 از آخرین باری حتی اساس اجتناب ناپذیر سیاست سوسیالیستی محسوب میشود، در حالیکه موضوع
 مسرور^۱ حق تعیین سرنوشت ملتها "چیزی جز یک جبهه پرازی پیوج و مزخرف غرور و بورژوازی^۲
 بیش نیست.

معنی این حق ملا چیست؟ این جزو القای سیاست سوسیالیستی است که همانند
 سایر متممها با هر نوع متمم ملی نیز مبارزه نماید. اگر با وجود همه آنها سیاستمداران هو-
 شیار و منتقدی مثل لنین و تروتسکی و دوستانشان - که در برابر هر جبهه پرازی خیالافانه
 ای مانند "خلع سلاح"، "جامعه" مل و غیره تنها یک شانه بالا انداختن طنز آمیز نشان میداد
 نند ولسی این بار یک جبهه نو خالصی را که درست از همان قماش و مقله است، موضوع مورد علاقه خود
 اعلام میدارد - بنظر ما چیزی جز یک نوع فرصت طلبانه مطرح^{کردن} نمیشاند. ظاهراً لنین و رفقای
 حساب میکردند که برای پای بند ساختن ملتهای فراوان و نسبت بهم بیگانهای که در دامن روسیه
 جای داشتند - با سرانقلاب و موضوع پرولتاریای سوسیالیستی، وسیله مطلق تری جز این وجود
 ندارد که بنام انقلاب و سوسیالیسم آزاد بهای بسی حد و حصری در زمینه سرنوشتشان بآنها داند
 شود. این شاهه سیاست پلشویکها در مورد دهقانان است که اشتباهی آنها نسبت بزمین را با
 شعار تصاحب مستقیم زمین و املاک اشراف ارض^۳ کردند، تا باین ترتیب آنها را بسزیم پرچم
 انقلاب و دولت پرولتاریائی جمع کند. اما متأسفانه در هر دو مورد حسابها بکسی غلط از آب
 در آمد. در حالیکه لنین و رفقای طلی الظاهر انتظار داشتند که میتوانند بعنوان مدافعین
 آزادی ملتها و در واقع "تا حد تجزیه" ملکی "از فلانند" اوکراین، لهستان، لیتوانی و کشور
 های ساحل بالتیک^۴ و غیره، متحدین وفاداری برای روسیه، سازند ولسی ما درست نقطه
 مقابل آنها مشاهده کردیم باین معنی که این ملتها یکس پس از دیگری بآزادی تازه ارضاً^۵
 شد. را باین صورت مورد استفاده قرار دادند که بصورت دشمن خوئی انقلاب روسیه و طبقه
 آن با امپریالیسم آلمان متحد شوند و در پناه او پرچم انقلاب را بداخل روسیه بکشانند.

ماجرای اوکراین^۶ در کفران صلح برست - که بطور کلی موجب تغییر جریان آن مذاکرات^۷
 و همه مناسبات داخلی و خارجی پلشویکها شد - خود نمونه کاملی برای این موضوع است.
 روشن فلانند، لهستان، لیتوانی و کشورهای ساحل بالتیک و ملتهای^۸ قفقاز به بهترین وجهی نشان^۹

بجکومت اوکراین (رادا) : در فوریه ۱۹۱۸ قرار داد صلح جداگانه ای با آلمان منعقد ساخت و به
 ارتش های آلمان و ارتش اجازه داد که وارد خاک اوکراین بشوند.

داد که ما در اینجا نه با يك احتشای انتقاسی بلکه با يك پدیدۀ "تبیك و نحوه سروکار داریم .
 بدیهی است که در هیچ يك از این موارد در واقع "ملتها" نبودند که این سیاست
 ارجعایی را اجرا کردند بلکه فقط طبقات بورژوا و خرد و بورژوا - که با خود "پرولتاریای
 خودشان اختلافات شدیدی داشتند - بودند که "حق تعین سرنوشت" را بصورت يك ابزار
 سیاست طبقاتی ضد انقلابی در آوردند . اما در اینجا است که درست به نقطه گرهی مسئله
 میرسیم و خلعت پندار بافانۀ "خرد و بورژوا^{یا}نه این جملۀ پدازنیهای ناسیونالیستی در این نقطه
 است که در آنها چهار چوب واقعیت خشن جامعه طبقاتی - آنهم در ایامی که شدت اختلاف
 باخسرمین خود رسیده است - بسادگی بيك وسیله "حکومت طبقاتی بورژوازی مدلل می-
 شوند . بلشویکها میبایستی بقیمت بسزگترین زیانها برای خودشان و برای انقلاب از این موضوع
 پند بگیرند که تحت حکومت سرمایه داری هیچ گونه حق تعین سرنوشت برای ملتی وجود نخواهد
 داشت و در يك جامعه "طبقاتی هر طبقه يك ملت برای "تعین سرنوشت "نوع دیگری میگوید
 و در مورد طبقات بورژوازی نقطه نظرهای مربوط به آزادی ملی کاملاً تحتالشعاع نقطه نظرهای
 مربوط به حکومت طبقاتی قرار میگیرند . بورژوازی فئالند و خرد و بورژوازی اوکراین در مورد
 ترجیح دادن حکومت قهرآمیز آلمانها بر آزادی ملی ای که با خطر "بلشویسم" همسرا^{شد} با
 اتحاد نظر داشتند .

۱ امیدواری بآنکه میتوان این ضامیات طبقاتی واقعی را بوسیله "مراجعه بآرا" محو
 - که در پرست همه چیز روی این مسئله دور میزد - در مسیر مخالف انداخت و با اطمینان به
 خود و انقلابی ملت میتوان اکثریتی برای پیوستن بانقلاب روسیه فراهم آورد و در حکم مسئله
 است که اگر لنین و تروتسکی جداً بآن اعتقاد داشتند در این صورت يك خوشبینی غیر قابل
 باور بود و اگر فقط يك شبهه تاکتیکی تشویر در دوتل با سیاست قهرآمیز آلمانها بود در این
 صورت بهتره بازی خطرناکی با آتش بود این "مراجعه بآرا" همی "مورد نظر" اگر در
 کشورهای سربی صورت میگرفت بدین اشغال نظامی آلمانها نیز - بملت کلیت فکری بود
 های دهانی و قشرهای بسزگی از پرولتاریا که هنوز بلوغ و تکامل نیافته بودند و همچنین بر
 اثر تایلر ارجعایی خورد و بورژوازی هزار وسیله اعمال نفوذ بورژوازی در رأی گیری - به
 احتمال بسیار قوی نتیجهای میداد که برای بلشویکها چندان رضایتبخش نبود . در مورد این
 مراجعه کردن بآرا همی مربوط به مسئله ملی این اصل خلل ناپذیر صافی است که
 طبقات حاکم میتوانند - در صورتیکه مطابق میل و پندشان نباشد - از آن مانع بعمل آورند و با
 در صورتیکه انجام گرفته باشد - نتایج آنرا با وسائل کوچک و بسزگی که در اختیار دارند بسیر

دلخواه خود میکنند و آنچنان عمل میکنند که ما نتوانیم از طریق مراجعه بآراء عمومی سو-
سیالیم را مستقر سازیم .

اینکه اصولاً مسئلهٔ تلاشهای ملی و تمایلات ویژه، به داخل مبارزات انقلابی کشانیده شد
و حتی بوسیلهٔ قرار داد صلح برست در رأس موضوعات قرار گرفت و بعنوان هدف سیاست
سوسیالیستی و انقلابی قلمداد شد، بزرگترین آشفتگی را در صفوف سوسیالیزم پدید آورد و
موقعیت پرولتاریا را بخصوص در کشورهای مرزی متزلزل ساخت. در فلاتد پرولتاریای سوسی-
الستی - تا هنگامیکه بعنوان بخشی از جبههٔ متحد* انقلاب بین روسیه مبارزه میکرد - موضع
قدرت مسلطی را دارا بود، در پارلمان امانتس و در ارتش اکثریت داشت و پروروزای را کاملاً از قدر
بر کار ساخته بود و بر اوضاع تسلط کامل داشت. قسمت اوکراین در روسیه وقتی هنوز مسخره-
بازی "ناسیونالیسم اوکرائینی"، "کارپوتسها"، "اونیورسالها" و همچنین بازی مورد علاقهٔ لندن -
"اوکراین مستقل" هنوز برپا نیافتاده بود، مرکز جنبش انقلابی روسیه بود. از این نقطه
- از رستوف، ادسا و منطقهٔ دونتس - اولین جریانهای انقلابی (حتی در سالهای ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۴)
سرچشمه گرفت و تمام قسمت جنوب روسیه را بدریای آتش تبدیل کرد، بطوریکه قیام ۱۹۰۵ را ندا
کرد. همین امر در انقلاب کسونی - که طی آن پرولتاریای جنوب روسیه گروه پرگزید*
جبههٔ متحد پرولتاریا را تشکیل میداد - تکرار شد. لهستان و کشورهای ساحل بالتیک از سال
۱۹۰۵ قویترین و قابل اعتمادترین گروههای انقلابی بودند که پرولتاریای سوسیالیستی نقش
برجستهای در آنها بازی میکردند .

چه شده است که ناگهان در همهٔ این کشورها، ضد انقلاب موفق می شود ؟ جنبش
ناسیونالیستی، پرولتاریا را به علت جدا شدنش از روسیه فلج کرد و بدامن پروروزای طی این
کشورهای مرزی انداخت. بلشویکیها بجای اینکه اتفاقاً بر اساس روح خالص سیاست بین المللی
طبقاتی - که همواره از آن دفاع میکردند - و بجای آنکه در راه منسودترین همکارانی
انقلابی در سراسر این مناطق کوشش کنند، و بجای آنکه از همبستگی امپراطوری روسیه بعنوان
سرمزین انقلاب با جنگ و دندان دفاع نمایند و بجای آنکه پیوستگی و جدائی ناپدیدسری زحمتکش-
های همهٔ کشورهای منطقهٔ انقلابی روسیه را بعنوان عالیهترین معنوی سیاست در مقابل گییهٔ ^{لیت} قمار

* کارپوتسها: واحدها و معیارهای مخصوص اوکراین .

* "اونیورسالها": منظور بیانیه هائی است که در سال ۱۹۱۷ در رابطه با خود مختاری اوکراین

"توضیح مترجم"

صادر میشوند .

های خاور ناسیونالیستی قرار دهند - بوسیله حمله بر دزبهای پرطنین ناسیونالیستی در مورد "حق تعیین سرنوشت" تا مرحله جدا شدن کشورها "درست برعکس در رخسارترین و دلخواه ترین بهانه را برای فعالیتهای ضد انقلابی به دست پروروزای کشورهای سرزیدادند و بجای آنکه پرولتاریای این کشورها را از هر نوع فعالیت تجزیه طلبانه بمنحرفان و ام خالص پروروزای بر حذر دارند، خود های این کشورها را با شعارهای خود، هرچه بیشتر گنج کردند و بدام عوام فریبی های طبقات پروروزای انداختند و آنها با این خواستههای ناسیونالیستی خود - موجب تجزیه و تلاشی روسیه شدند و شرائط آنرا فراهم ساختند و بدین ترتیب خنجر بدست دشمن خود دادند تا در قلب انقلاب روسیه فرو نهند .

البته بدون کمک امپریالیسم آلمان و همانطور که "عمر جدید" کائوتسکی نوشت بدون "تفاهت تفنگ دست آلمانها" لوبینسکی ها و کافت های دیگر در اوکراین و ارمنستان و مانرهایم در فنلاند و بارونهای ساحل بالتیک هرگز از پس خود های پرولتاریای کشور هایشان بر نمی آمدند . اما تجربه طلبی ناسیونالیستی همان اسب تروایی بود که "رفا" ی آلمانی با سر نیزه هایشان در شکم آن پنهان شد و بداخل این کشورها آمد . بودند .

اختلاف طبقاتی واقعی و مناسبات قدرتهای ملیتاری موجب مداخله نظامی آلمان شدند . اما بلشویکها ایده اولوژی لازمی را - که ضد انقلاب در این لشکرکشی ها چهره خود را با آن پوئاند - بود - ارائه دادند و بدین ترتیب موقعیت پروروزای را تقویت و موقعیت پروروتاریا را تضعیف کردند . بهترین دلیل آن اوکراین است - که آن نقش مخرب را در اوضاع انقلاب روسیه بازی کرد . ناسیونالیسم اوکراین برای روسیه موصوم کاملاً جداگانه ای بود و با ناسیونالیسم چکسلواکی ، لهستان و فنلاند تفاوت داشت و چیزی جز حار و حنجال ساده یک ملت روشنفکر نمای غرور پروروزا نبود که ترسین ریشه ای در مناسبات اقتصادی ، سیاسی و معنوی کشور داشت و از هم گونه سنت تاریخی برخوردار نبود زیرا که اوکراین هم گاه یک ملت و با یک کشور را تشکیل نداد . بود و هیچگونه فرهنگ ملی جز اتمار رمانتیک ارتجاعی شوچنگو نداشت . از حیث ظاهر مثل آنست که خواسته باشیم از ناودان خانه فریتس رویتس ناگهان یک ملت کشور که لجه دهانی آلمانی دارد - بسازیم و این کار صحره چند استاد دانشورا لنی و رفا^{پس} بوسیله تهییج تعصب آمیزی در مورد "حق تعیین سرنوشت و غیره . . . " بصورت یک عامل سیاسی در آوردند . آنها برای این کار ابتدائی چنان ارزشی قائل شدند که موضوع سرانجام مبدل

مانرهایم: فرمانده ارتش فنلاند که یکک آلمانها انقلاب ۱۹۱۸ را در فنلاند سرکوب کرد .

به يك امر جدی خونین شد - یعنی نه بعنوان يك جنبش ملی جدی - که هنوز کما فی السابق اصلاً هیچ ریشه و پاهای ندارد بلکه بعنوان لوح و پرچم مشترک اردوی ضد انقلاب! از این تخم باری بود که سرنیزه‌های آلمانی در سرست سر به در آوردند .

این جطه پر از زها در تاریخ مبارزات طبقاتی زمانی يك اهمیت بسیار واقعی یافتند . این قرهٔ مبلکی بود که نصیب سوسیالیزم شد . بود تا در جنگ جهانی برای این کار ساخته شد . باشد که بهانه‌های اید و اولویک لازم را بدست سیاست ضد انقلابی بدهد . سوسیال دموکراسی آلمان در آغاز جنگ جمله داشت که تجاوز امپریالیسم آلمان را با يك پوشش اید و اولویک از بنجل خانهٔ کهنه پاره‌های مارکسیسم ، آرايش دهد . با تصور که آنرا بعنوان لشکرکشی رهائی بخش مورد آرزوی استادان پیر ما ، علیه روسیه ، تزاری معرّفی کردند . قطب مقابل سوسیالیست های دولتی آلمان یعنی بلشویکها این وظیفه را داشتند که با جمله پردازی در بارهٔ حق تعیین سرنوشت ملتها آب به آسای ضد انقلاب بریزند و بدینوسیله نه فقط برای غلبه کردن انقلاب روسیه بلکه برای نقشه‌ای که ضد انقلاب بخاطر تسویه حساب تمام جنگ طرح کرد ، بود - اید و اولوی لازم را آماده سازد . ما بدلا قل مختلف موقوفیم که سیاست بلشویکها را از این نقطه نظر بطور بسیار اصولی مورد مطالعه قرار دهیم ، "حق تعیین سرنوشت ملتها " همراه با جامعهٔ مل و خلع سلاح بزرگوارانه ، ولسن ، شعاری است که کشتن و محاربهٔ فعلی سوسیالیزم بین المللی با دنیای پیروزواری تحت آن صورت میگیرد . کاملاً واضح است که جمله پردازیهای حق تعیین سرنوشت و تمام جنبش ناسیونالیستی که در حال حاضر بزرگترین خطر را برای سوسیالیزم بین المللی تشکیل میدهد ، درست بوسیلهٔ انقلاب روسیه و مذاکرات پرست بی نهایت تقویت شده است .

ما با این پلا تفرم هنوز فعلاً سرو کار خواهیم داشت . سرنوشت اسفناک این جمله پردازی در انقلاب روسیه - که بلشویکها به خارهای آن اسیر شدند و خراشهای خونینی برداشتند - باید برای پرولتاریای جهانی بعنوان يك نمونهٔ هشدار دهند . باشد .

و اینك نتیجهٔ همهٔ اینها دیکتاتوری آلمان شده است . از ملح پرست تا "قرار داد الحاکم" در مسکو دوست قربانی بعنوان کفر داده شد* و تهور فشار بر دموکراسی از چنین وضعی برخاست .

و در اینجا ظاهراً منظور تیراران ... نفا سیر بوسیلهٔ "چکا" است که در پتروگراد بخاطر انتقام قتل "اورزکی" "رئیس" چکا " در پتروگراد صورت گرفت : "اورزکی" بدست یکی از سوسیال رولسونرها کشته شد . بود .

* توضیح شرحیم .

ما میخواهیم این مسئله را با چند مثال از نزدیک بررسی کنیم :

۱- انحلال معروف مجلس مؤسسان در نوامبر ۱۹۱۷ نقش بسیار مؤثری در سیاست بلشویکی بازی کرد . این اقدام برای موقعیت بعدی آنها اهمیت زیادی داشت و تا حدودی نقطه عطف تاریک آنان بود . این واقعه ایست که لنین و رفقایش تا زمان پیروزی اکبر خود به مدت طویل تشکیل مجلس مؤسسان بودند و به همین جهت سیاست طفره و تعلل دولت کرونسکی در مورد با اعتراض بلشویکها مواجه شد و موجب حملات شدیدی آنها علیه دولت گردید . تروئسکی در اثر قابل توجه خود بنام " از انقلاب اکبر تا قرار داد صلح برست " * میگوید : تغییر اوضاع در اکبر واقعا " راه نجات طرقداران حکومت قانونی " بود ، همانطور که برای انقلاب نیز تنها راه - نجات محسوب میشد . او همچنین اضافه میکند : " اگر ما میگوئیم که فراخواندن مجلس مؤسسان نه از طریق مجلس موقت سرتلی * بلکه از طریق بقدرت رسیدن شوراهای به نتیجه میرسد - در این حرف خود واقعا صادق بودیم " .

و اکنون متعاقب این اظهار نظرهای اولین اقدام لنین بعد از انقلاب اکبر ، انحلال همان مجلس مؤسسانی بود که میبایستی طلعه انقلاب اکبر باشد . چه علسی میتوانستند موجب چنین تغییر مشی عیسی شده باشند ؟ تروئسکی در این باره ضمن اثری که بدان اشاره کردیم توضیح مبروسی میدهد و ما میخواهیم استلالات او را در اینجا بیاوریم :

" در ماههای پیش از انقلاب اکبر - یعنی زمانی که گرایش چپ نبود ، ها و پیوستن وسیع کارگران ، سربازان و دهقانان به بلشویکها ، صورت میگرفت - این جریان در داخل حزب سوسیال رولوسیونها بصورت تقویت جناح چپ حزب و بقیمت تضعیف جناح راست بروز کرد با وجود این هنوز هم در لیست انتخاباتی این حزب ، اکثریت نزدیک به سه چهارم کاندیداهای شخصیت های قدیمی وابسته به جناح راست تشکیل میدادند

" علاوه بر این انتخابات طلی اولین هفته های بعد از انقلاب اکبر انجام گرفت . خبر این تغییر^ی که صورت گرفته بود نسبتا بآرایی انتشار یافت و به محافل و مراکز دور دست رسید و بکندی از

* تروئسکی این اشرا را در سال ۱۹۱۸ نوشت .

* سرتلی از طرف تزار مأمور تدوین قانون اساسی جدید روسیه و تشکیل مجلس موقت شده

بود .

" توضیح مترجم "

ما میخواهیم این مسئله را با چند مثال از نزدیک بررسی کنیم :

انحلال معروف مجلس مؤسسان در نوامبر ۱۹۱۷ نقش بسیار مؤثری در سیاست بلشویکی بازی کرد . این اقدام برای موقعیت بعدی آنها اهمیت زیادی داشت و تا حدودی نقطه عطف تاریک آنان بود . این واقعه ایست که لنین و رفقایش تا زمان پیروزی اکبر خود به مدت طویل تشکیل مجلس مؤسسان بودند و به همین جهت سیاست طفره و تعلل دولت کرونسکی در مورد با اعتراض بلشویکها مواجه شد و موجب حملات شدیدی آنها علیه دولت گردید . تروئسکی در اثر قابل توجه خود بنام " از انقلاب اکبر تا قرار داد صلح برست " * میگوید : تغییر اوضاع در اکبر واقعا " راه نجات طرقداران حکومت قانونی " بود ، همانطور که برای انقلاب نیز تنها راه - نجات محسوب میشد . او همچنین اضافه میکند : " اگر ما میگوئیم که فراخواندن مجلس مؤسسان نه از طریق مجلس موقت سرتلی * بلکه از طریق به قدرت رسیدن شوراهای به نتیجه میرسد - در این حرف خود واقعا صادق بودیم " .

و اکنون متعاقب این اظهار نظرها اولین اقدام لنین بعد از انقلاب اکبر ، انحلال همان مجلس مؤسسانی بود که میبایستی طلعه انقلاب اکبر باشد . چه غللی میتوانستند موجب چنین تغییر مشی عیبی شده باشند ؟ تروئسکی در این باره ضمن اثری که بدان اشاره کرد توضیح شروخی میدهد و ما میخواهیم استلالات او را در اینجا بیاوریم :

" در ماههای پیش از انقلاب اکبر - یعنی زمانی که گرایش چپ نبود ، ها و پیوستن وسیع کارگران ، سربازان و دهقانان به بلشویکها ، صورت میگرفت - این جریان در داخل حزب سوسیال رولوسیونها بصورت تقویت جناح چپ حزب و بهت تضعیف جناح راست بروز کرد با وجود این هنوز هم در لیست انتخاباتی این حزب ، اکثریت نزدیک به سه چهارم کاندیداهای شخصیت های قدیمی وابسته به جناح راست تشکیل میدادند

" علاوه بر این انتخابات طلی اولین هفته های بعد از انقلاب اکبر انجام گرفت . خبر این تغییر^ی که صورت گرفته بود نسبتا بآرامی انتشار یافت و به محافل و مراکز دور دست رسید و بکندی از

* تروئسکی این اشرا را در سال ۱۹۱۸ نوشت .

* سرتلی از طرف تزار مأمور تدوین قانون اساسی جدید روسیه و تشکیل مجلس موقت شده

بود .

" توضیح مترجم "

پایتخت با مالیات و از شهرهای بزرگ به دهات اشاعه یافت. نمودهای دهقانی در بسیاری نقاط اطلاع کافی نداشتند که در مسکو و پترزبورگ چه اتفاقی رخ داده است و به شمار "زمین و آزادی" رأی میدادند و نمایندگان خود را برای کمیته‌های محلی، اکثر از میان کسانی انتخاب میکردند که طرفدار "نارودنیکها" بودند و باین ترتیب آنها به کرونسکی و آوکسنیتوف^(*) که این کمیته‌های محلی را ضل و اعضای آنها دستگیر کردند - رأی دادند. با این وضع میتوان توضیح مجسم کرد که مشروطه طلبان تا چه حد از رشد مبارزات سیاسی و گروه بندیهای حزبی عقب مانده بودند.

این توضیحات بسیار عالی و قابل قبول است. فقط جای تعجب است که چگونه افراد عاقلی مانند لنین و تروتسکی به نزدیکترین نتیجه گیری از حقایق مذکور نائل نشدند. از آنجا که مجلس مؤسسان از مدت‌ها قبل، نقطهء مطلق تعیین کند، یعنی تغییر اوضاع اکبر - انتخاب شد و بود و ترکیب آن نیز بطور گسی بازتابی از همان شکل کهنه گذشته بود و نه اوضاع جدید و لذا نتایجش خود بخود آن مجلس مؤسسان فرزند و سرور بدینا آمد. شد و نتیجتاً دستور انتخاب جدید مجلس مؤسسان صادر گشت. آنها نخواستند و اجازه نداشتند سرنوشت انقلاب را بدست مجلسی بیاورند که بازتاب روسیه کرونسکی دیروز و دوران تردید و تزلزل و انقلابیها پیروزی بود. و مآلاً چاره‌ای جز این باقی نماند که بلا فاصله بجای آن، مجلسی فرا خواند و شود که معمول روسیه جدید در حال تعالی باشد.

تروتسکی از این مسئله، بی کاینتی مجلس خاص مجلس مؤسسانی را که در اکبر تشکیل شد، بود، نتیجه میگيرد و آنها بطور گسی به بی کاینتی مجلس نمایندگان - که معمول انتخابات عمومی دوران انقلاب باشد - تعمیم میدهد:

"بهر اثر مبارزه آشکار و بلا واسطه برای کسب قدرت دولتی و نمودهای کارگری در کمترین فاصله زمانی مقدار معتنا بهی تجزیه سیاسی کسب می کنند و در جهت رشد خود با سرعت از مرحلهای بمرحله دیگر ارتقا میابند. مگانهیم گد سازمانهای دیکراتیک، هر قدر کم

* نارودنیک (خلق) يك جنبش روشنفکران انقلابی بود که در ۱۸۷۰ شروع شد. اینها بیشتر در میان دهقانان زندگی میکردند تا در آنجا ایدهای انقلابی خود را اشاعه دهند، زیرا که دهقانان را نیروی بنانسیل واقعی انقلابی میدانستند. مشاجرات و بحث و جدالهای شدیدی میان مارکسیستها و نارودنیکها صورت گرفت. در ۱۹۰۱ چند دسته افراطی نارودنیکي متحد شدند و حزب سوسال رولوسیونرها را بوجود آوردند. منظور تروتسکی در اینجا این حزب است. (رو) آوکسنیتوف: وزیر کشور حکومت کرونسکی بود.

بزرگسرو و تجهیزات و دستگاههای فنی ناگامل تر باشد، کمتر میتواند با بهای این روند حرکت کند. * (تسروتسکی صفحه ۱۳)

در اینجا صراحتاً دیگر بطور کلی با * مکانیسم کُند سازمانهای دیکراتیک * سروکار داریم. در مقابل باید اول این مسئله را برجسته کنیم که در اینجا ارزیابی از سازمانهای نمایندگان منتخب - یک استنباط خشک و سطحی که اتفاقاً با تجزیهات تاریخی همه دورانیهای انقلابی موکداً در تضاد میباشد - بیان شده است. بر اساس تئوری تسروتسکی هر مجلس منتخب فقط و فقط بازتابی است از کیفیت معنوی، بلوغ سیاسی و وضع روحی انتخاب کنندگان، آنهم درست در همان لحظه‌ای که بطرف صندوق انتخابات میروند. باین ترتیب تمام ارگان دیکراتیک همواره بازتابی از نحوه در ایام انتخابات است، همچنانکه ستاره‌های آسمان هر مثل * انعکاس اجرام سماوی در لحظه‌ای که ما آنها را رؤیت میکنیم - نیستند بلکه بازتاب لحظاتی است که امواج نورانی آنها از فاصله ای بسیار دور بطرف زمین تابیده اند. در اینجا هر گونه ارتباط زنده، معنوی میان انتخاب کنندگان و منتخبین و هر گونه تأثیر متقابل مداوم میان آنها انکار میشود.

این امر یکی با همه تجزیهات تاریخی در تضاد است! و برعکس تجزیهات تاریخ به ما نشان میدهد که جریان زنده نظریات پویسته ارگان نمایندگان را تسخیر می‌دهد، در آنها نفوذ میکند و آنها را هدایت میکند. در غیر این صورت چگونه ممکن بود که ما در هر پارلمان شوروی گاه و بیگاه شاهد دلفک بازبهای خنده آور این "نمایندگان ملت" باشیم - که ناگهان "روح تازه‌ای در آنها دمیده شده و افسرد زواری در رفته" مختلفی یکباره طنین انقلابی در سینه‌های خود احساس میکنند و همه اینها زمانی رخ میدهد که در کارگاهها، کارخانه‌ها و خیابانها شور انقلابی در سرف‌فلان است؟

و حالا این تأثیر زنده دائمی حالت روحی و بلوغ سیاسی نبود، بر روی مجلس منتخب باید درست در موقع انقلاب در برابر طرح منجمد تابلوهای حزب و لیستهای انتخاباتی از میان بیرون؟ قضیه درست برعکس است! انقلاب با کد اختگی خود، آن جوانان، مترعشرو پذیرای سیاسی را بوجود می‌آورد که در آن امواج نظریات خلق و جریان تبلیغات ملت در آن لحظه به عالیترین نحو بر روی نمایندگان ملت تأثیر میگذارد. صحنه‌های قوی و معروف دوران اولیه همه انقلابات - که طی آن همه ارتجاعیین و محافظه کارترین عناصر رژیم کهنه، که بر اساس حق انتخابات محدود به پارلمان راه یافته‌اند - ناگهان مبدل به سخن گوینان شورشی قهرمان و

و هر مثل: ستاره شناس انگلیسی که در اواسط قرن هجدهم سیستم گردن اجرام سماوی را کشف کرد.

پورش کنندگان میشوند - همواره درست بر همین اساس است .

نمونه کلاسیک برای این موضوع " پارلمان طولانی " انگلستان است که در سال ۱۶۴۲ انتخاب و تشکیل شد و هفت سال دوام یافت . این پارلمان طولانی انعکاسی بود از همه تغییر و تبدیلات نظریات ملت ، بلوغ سیاسی ، شکافهای طبقاتی و ادامه انقلاب تا نقطه اوج آن - یعنی از بهکوههای چاکر ماهانه اولیه که پوسله یک " سخنگوی " دست بوس و زانو زده باد بهار سلطنتی صورت میگرفت - تا انحلال مجلس اعیان ، اعدام شارل [پادشاه انگلستان] و اعلام جمهوری . آنها همین تغییر حالت عالی در فرانسه ، در پارلمان طبقاتی لوئی فیلیپ رخ نداد ؟ آری این نمونه باز اخیر - که تئوریتکی آنقدر بآن استناد میوزد - در چهارمین دوما روسیه تکرار شد ، دومائی که در سال ثبات و آرامش ۱۹۰۹ ، در زیر سلطه " خشن ضد انقلاب " انتخاب شد بود و در فوریه ۱۹۱۷ با گهوان روح عسبان در آن دمیده شد و نقطه عطف انقلاب گشت .

همه اینها نشان میدهد که " مکانیزم کد سازمانهای دیکراتیک " یک عامل اصلاح کننده " قوی " نیز دارد که درست در همان جنبش زندگی " نبود و فشار مداوم آن نهفته است . هر قدر سازمانهای دیکراتیک ترو هر اندازه همزمان نیز زندگی سیاسی شود و زنده ترو قوی تر باشد - طیفم ناپلوس های خشک حزبی و لیتهای انتخاباتی و غیره - تأثیر آن دقیق ترو بلا فاصله تر خواهد بود . البته هر سازمان دیکراتیک محدودیت ها و نواقصی دارد که در تمام سازمانهای بشری نیز وجود دارد . اما داری شفاف بخشی که تئوریتکی و لنین یا همانند - و مبتنی بر از میان بردن دیکراسی بطور کلی میباشد - خود بدتر از دوی است که باید درمان میشد . این کار بکسی ضعیف زنده ای را - که فقط پوسله آن میتوان همه پی کفایتی ها و نارسائی های طبیعی سازمانهای اجتماعی را اصلاح کرد - ویران میکند و زندگی سیاسی فعال و سدا نشدنی و پرا انرژی وسیع ترین نبود های ملت را مختل میازد .

بعنوان مثال باری دیگر ، حق انتخاباتی را که از طرف دولت شوراهای تنظیم شده است ، که بزرگتر میکنیم - بدستی معلوم نیست که این حق انتخابات چه ارزشی دارد ؟ از اظهارات انتقادی تئوریتکی و لنین در مورد سازمانهای دیکراتیک چنین بر میآید که آنها بکسی با هر نوع نمایندگی ملت که محصول یک انتخابات عمومی باشد ، مخالفند و میخواهند فقط بر شوراهای تکیه کنند . در این صورت معلوم نیست چرا اصلاح حق انتخابات عمومی تنظیم شده است ؟ هم چنین بر ما معلوم نیست که آیا چنین حق انتخاباتی بنحوی اجرا شده است ؟ ما از انتخاباتی که بر اساس نمایندگی خلق بود ، باشد ، چیزی نشنیده ایم . احتمال این تصور بیشتر است که این امر فقط محصول تئوریکسی است که با اصطلاح از روی میز کار آنها باقی مانده است . اما این در

شکل کنونی یک محصول بسیار عجیب از تئوری دیکتاتوری بلشویکی است. با طرحهای انتزاعی "عدالت" و جملهریزانهای مشابه دیکراسی بورژوازی نمیتوان هر حق انتخاباتی و بطور کلی هر حق سیاسی را سنجید بلکه اینها باید با مناسبات اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ای که متناسب آن میباشد - سنجیده شوند. حق انتخابات تنظیم شده از طرف دولت شوراهای براساس دوران گذار از شکل اجتماعی سرمایه‌داری بورژوازی به سوسیالیستی و برای دوران دیکتاتوری پرولتاریائی محاسبه شده است. بنابراین سوسیالیست که چنین تفسیرشان از این دیکتاتوری میکنند، حق انتخابات فقط متعلق به کسانی است که زندگیشان از طریق کارشان تامین میشود و به دیگران تعلق نمیگیرد.

البته روشن است که چنین حق انتخاباتی فقط میتواند در جامعه‌ای مفهوم داشته باشد که از نظر اقتصادی دارای موقعیتی باشد که بتواند برای همه کسانی که میخواهند کار کنند، شرایطی فراهم آورد که قادر باشند از کارکرد خودشان زندگی مناسب و شایستهای داشته باشند. آیا این امر در مورد شرایط فعلی روسیه صادق است؟ با دشواریهای عظیمی که روسیه شوروی با آن مواجه است یعنی با این وضع که از بازار کار جدا شده و در ارتباطش با بهترین منابع مواد خام خود قطع گشته است و در این آشفتگی وحشتناک و عمومی حیات اقتصادی، با این ازمه باشید که مناسبات تولیدی - که ناشی از تغییرات حاصله در مناسبات مالکیت در کشاورزی، صنایع و بازرگانی است - واضح است که هستی و زندگی افراد بهیشتاری ناگهان ریشه کن شده و از مسیرهای خود خارج شده است بدون آنکه هیچ امکان عینی وجود داشته باشد که بتواند بوسیله آن نیروی کار آنها را در مکانیزم اقتصادی مورد استفاده قرار داد. این امر تنها در مورد سرمایه‌داران و مالکین صادق نیست بلکه شامل قشرهای وسیعی از رسته‌های متوسط و حتی طبقه کارگر نیز میشود. این واقعیتی است که در اثر درهم فشردن صنایع، توده‌های وسیعی از پرولتاریای شهری برونشمار روی آورد ماند و میکوشند در فعالیتهای دهقانی برای خود جایی دست و پا کنند. تحت چنین شرایطی یک حق انتخابات سیاسی که کار اجباری عمومی شرط اقتصادی آنرا تشکیل میدهد، تدبیر غیر قابل ردی است. روند کار اینست که انتشار کننده از حق سیاسی محروم گردد، در حالیکه دولت شوراهای - وقتی میبیند که توده‌های وسیعی نیروهای کار تولید کننده در ریدر شده‌اند - خود را مجبور میبیند که صنایع طی را به صاحبان سرمایه‌دار قبلی آنها با جاره واگذار کند. بهین ترتیب دولت شوراهای خود را مجبور میبیند که با سازمانهای تعاونی مصرف بورژوازی نیز برخوردی - حاله کند. علاوه بر این استفاده از تخصص بورژوازی نیز مسئله گریزناپذیری شده است. نتیجه دیگر همین پدیده اینست که قشرهای روزافزونی از پرولتاریا بعنوان گارد سرخ و غیره، بوسیله دولت از تسهیلات عمومی برخوردار میشوند. در واقع این قشرهای وسیع و افزایش‌یابنده خرده بورژوازی و پرولتاریا هستند که از حق خود محروم شده‌اند زیرا دستگاه اقتصادی هیچ گونه وسیله و امکانی برای اجرای کار اجباری در مورد آنها در نظر نگرفته است.

این کار نامتناهی است که حق رای را بصورت يك محصول تخیلی — که از هرگونه واقعیت اجتماعی بدور میباشد — شخص ساخته است و درست همین علت نمیتواند يك ابزار جدی برای دیکتاتوری بپولتاریا باشد این يك اقدام نامتناسب با زمان و يك بی توجهی بوضع حقوقی است که منطبق با دوران گذار به — دیکتاتوری بپولتاریا نبوده بلکه در خور يك بنیاد اقتصادی آماده سوسیالیستی میباشد .

و حقیکه پس از انقلاب اکثر همه رسته های متوسط روشنفکران بورژوازی و خرد بورژوازی ماهیادولت شوراهای را بایکوت کردند و رامآهن ، پست و تلگراف ، مدارس و دستگاههای اداری را فلج نمودند و باین نحو علیه دولت کارگری دست بکار شدند ، طبعاً هرگونه اعمال فشاری — مانند محروم کردن آنها از حقوق سیاسی و مایحتاج اقتصادی — بجا بود تا با شست آهنگین مقاومت آنان درهم شکسته شود . در اینجا ، دیکتاتوری سوسیالیستی — که حق ندارد در برابر هیچ گونه ابراز قدرت و عرض اندامی عقب نشینی کند تا بتواند اقدامات مشخصی را در راه مصالح همگان مجری دارد و یا از پاره ای جلوگیری نماید — اعمال شد . برخلاف این موضوع ، آن حق انتخابانی که سلب حقوقی عمومی قشرهای وسیعی از اجتماع را مطرح میسازد و آنانرا در خارج از چارچوب جامعه قرار میدهد — در حالیکه قادر نیست در داخل این چارچوب برای آنان جای خناسی فراهم سازد — این سلب حقوق ، يك اقدام دقیق و مشخص بخاطر هدف دقیق و مشخصی نیست بلکه مقررات کلی است که تاثیر مداومی خواهد داشت . این ضرورتی برای دیکتاتوری نیست بلکه يك سرهم بندی و تداوم کاری معمولاً نماییست که دوام پذیر نمی باشد — چه در مورد خود شوراهای بعنوان سقف فقرات و چه در مورد قانون گذاری و حق انتخابات عمومی .

بلشویکها ، شوراهای را باین علت که اکثریتشان را دهقانان تشکیل میدادند (نمایندگان دهقانان و نمایندگان سربازان) — ارتجاعی مینامیدند ولی پس از آنکه شوراهای جانب بلشویکها را گرفتند ، آنها نمایندگان واقعی افکار عمومی شدند . البته این تفسیر ناگهانی فقط وابسته به صلح و مسئله زمین بود .

البته موضوع با مجلس موسسان و حق انتخابات تمام نمیشود ؛ در اینجا فقط مسئله انضباطی بهترین تضمینات دموکراتیک يك حیات سالم عمومی و فعالیت سیاسی توده های زحمتکش ، یعنی آزادی مطبوعات ، اتحاد بهاءو اجتماعات — که بدون آنها دست همه مخالفین دولت شوراهای کاملاً باز خواهد بود — مطرح نیست . استدلالات ثروتسکی درباره گندی کار سازمانهای دموکراسی بهیچ وجه برای توجیه این مداخله کافی نیست . برعکس این يك واقعیت مسلم و غیر قابل انکار است که اتفاقاً بدون وجود مطبوعات آزاد و پلامانع و بدون وجود اجتماعات و اتحاد بهای آزاد ، حکومت توده های وسیع ملت قابل تصور نمیشد .

لنین میگوید : دولت بورژوازی يك وسیله سرکوبی و اعمال فشار بر طبقه کارگر است و دولت سوسیالیستی وسیله اعمال فشار بر بورژوازیست . این تا اندازه ^{اگر} صرفاً حالت وارونه دولت سرمایه داری است . ایمن ساده انگاری ، عده ترین موضوع را ندیده میگیرد : بدین معنی که حکومت دلباختی بورژوازی احتیاجی به تعلیم

و تربیت سیاسی تمام توده ملت - لااقل خارج از زمینه های معین و محدودی - ندارد . در حالیکه اسپن امر برای دیکتاتوری پرولتاریا ، یک عامل حیاتی است و هوایی است که بدون استثنای آن قادر به ادامه زندگی نمی باشد .

تروتسکی میگوید : " بر اثر مبارزه بلاواسطه برای قدرت حکومتی ، توده های کارگری در کوتاهترین فاصله زمانی مقدار معتدایی تجربه سیاسی کسب میکنند و در جهت رشته خود با سرعت از مرحله ای به مرحله دیگر ارتقا می یابند .

در اینجا تروتسکی نظر خود و دیگر دوستان حزبش را رد میکند . درست بعینت صحیح بودن این حرف است که آنان با تحت فشار قرار دادن حیات اجتماعی ، منبع تجربات سیاسی و مسیر صعودی تکامل را مسدود ساخته اند . و با آنکه باید این نظر را پذیرفت که تجربه و تکامل تا زمان به قدرت رسیدن بلشویکها ضروری بوده و تا آخرین درجه خود رسیده و از این به بعد دیگر زائد می باشد .

(سخنرانی لندن : بوسیله معتقد به سوسیالیسم است !!!)

در واقع برعکس است ! اتفاقاً وظایف سنگینی که بلشویکها با جرات و قدرت به عهده گرفته اند ، ایجاد میکند که توده تعلیم دقیق سیاسی ببیند و تجربه بیاندوزد .

آزادی ای که فقط برای طرفداران دولت و فقط برای اعضای یک حزب باشد - هر قدر هم اعضای آن به شمار باشند - آزادی نیست . آزادی همیشه فقط آزادی کسانی است که طور دیگری می اندیشند این سه بخاطر تعصب داشتن نسبت به " عدالت " است بلکه همه آموزند گیها ، نفاخشی ها و پاکیزه گردنهای آزادی سیاسی ، بستگی باین امر دارد . اگر " آزادی " بصورت امتیاز درآید ، دیگر تاثیر خود را از دست خواهد داد . مسلماً بلشویکها نمیتوانند ملکر این مطلب بشوند که آنها همواره مجبور بودند هر چیز را لمس کنند ، آزمایش نمایند و باین با آنگونه احتیاط کنند و مدار زیادی از اعداماتشان چندان درخشان نبود . است . این موضوع برای همه پیش میآید و خواهد آمد و وقتی نوبت بهما برسد - حتی اگر شرایط مان بایسین دشواری هم نباشد - بر ما نیز چنین خواهد گذشت .

شرط نهان و ناگفته تئوری دیکتاتوری بضمومی که مورد نظر لندن و تروتسکی است ، این است که - تغییر و تحول سوسیالیستی امری است که برای آن نسخه حاضر و آماده ای در جیب حزب انقلابی وجود دارد و فقط باید آنرا با انرژی به مرحله اجرا درآورد . اما متأسفانه و با شاید هم خوشبختانه چنین نیست . تحقق علی سوسیالیسم بعنوان یک سیستم اقتصادی ، اجتماعی و حقوقی موضوعی است که کاملاً در رابطه با آینده نازوشنی قرار دارد و بسیار بعید است که مجبوعه ای از دستورات آماده قبلی - که فقط باید به مرحله اجرا درآیند - باشد . آنچه ما در برنامه خود داریم فقط محدودی رهنمودهای کلی است که سیر را نشان میدهند که طی آن باید اهدافمانی را - که اکثراً غفلت مافی نیز دارند - جستجو کرد . بطور تقریبی این را میدانیم که چه

چیزهایی را باید ابتدا از زمان برد اینها را برای اقتصاد سوسیالیستی باز کنیم برعکس برای هزاران ادم. قبیله‌ای کوچکتری که بخاطر اصول سوسیالیستی در اقتصاد، در حقوق و در مسئولیات اجتماعی باید اجرا شوند - هیچگونه برنامه‌ریزی سوسیالیستی و هیچگونه کتاب و ستوری وجود ندارد. البته این یک نقص نیست بلکه اتفاقاتی است از زیرتری سوسیالیسم قبیله‌ای است. سیستم اجتماعی سوسیالیستی باید و میتواند فقط یک محصول تاریخی باشد. مولود مکتب جنینی خود میباشد و در لحظه تحقق خود از تکوین زنده متاریخ که عینا مثل طبیعت ارگانیک بود و در تحلیل نهایی قسمتی از آنست - بوجود می‌آید و این خاصیت زیبارا دارد که همراه با احتیاجات واقعی اجتماع همواره سوسیالوارا^۱ آن نیز میباشد و همراه هر مسئله‌ای که در راه حل آنها نیز عرض می‌کند. اگر چنین است پس واضح است که سوسیالیسم با اقتضای طبیعت خود نمیتواند دیکته شود و با فرمان اجرا گردد. سوسیالیسم منوط به اجرای بکرشتفا^۲ اما قهرآمیز بر ضد مالکیت و غیره است. قسمت منفی یعنی خراب کردن را میتوان با فرمان انجام داد و قسمتی مثبت یعنی ساختن را نمیتوان. سوسیالیسم سرزمین بکر و تازه‌ای است با هزاران معضل و مشکل. تنها تجربه است که میتواند اشتباهات را اصلاح کند و راه تازه‌ای بگشاید. فقط زندگی جوشان پلامان^۳ است که با هزاران شکل نوین و ابداعات خود قدرت خلاصه من آفریند و حتی اشتباهات را اصلاح میکند بهین جهت حیات اجتماعی در کشورهای که از آزادی محدودی برخوردارند، اینگونه ضعیف، فقیر، سطحی و بی حاصل است زیرا با حذف آزادی منبع زنده همه ثروت‌های معنوی و پیشرفت را بر خود سدود میکند. (دلیل مثال ۱۹۰۰ و ماههای فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷) چه از نقطه نظر سیاسی و چه اقتصادی و اجتماعی. تمام اجتماع باید در این امر شرکت داشته باشند در غیر اینصورت سوسیالیسم فرمانی میشود که از پشت میزده و دوازده نفر روشنفکر صادر و دیکته میگردد.

لازمست که افکار عمومی بدون چون و چرا بر اوضاع نظارت داشته باشد در غیر اینصورت تبادلات تجربی بیات فقط در دایره بسته کارمندان دولت محدود میماند و فساد و ارتشاه^۴ اجتناب ناپذیر میگردد. (از سخنان لنین در خبرنامه شماره ۲۹). اجرای مطلق سوسیالیسم به یک تحول معنوی کامل توده‌ای - که بر اثر ده‌ها سال حکومت طبقاتی بورژوازی - انحطاط یافته‌اند، احتیاج دارد. غریزه اجتماعی باید جان‌نشین خودخواهی گردد و فعالیت و جنبش توده‌ای باید جان‌نشین تنبلی و ایدئالیسم گردد و بر همه آلام و رنج‌ها چیره شود و غیره و غیره... هیچکس بهتر از لنین با این موضوع آشنا نیست و بیشتر از او در این باره موکدا توضیح میدهد و آنها تکرار نمیکند، منتهی او فقط در انتخاب وسیله اشتباه میکند. تصمیمات متخذه از بالا، قهر دیکتاتور منشا نه بازرسان کارخانه‌ها، کيفرهای سنگین، حکومت وحشت - همه اینها در حکم داروهای مسکن هستند. تنها راه تولد مجدد، مکتب زندگی اجتماعی و وسیع‌ترین و بی حد و حصرتر^۵ در مودراسی و افکار عمومی است و اتفاقات حکومت وحشت است که اخلاق عمومی را فاسد میکند.

اگر همه اینها را کنار بگذاریم، در حقیقت چه چیز باقی میماند؟ لنین و تروتسکی، شوراه را -

بعنوان تنها نماینده واقعی توده‌های زحمتکش - جانشین ارگان برگزیده‌ای - که از طریق انتخابات عمومی بوجود آمده بود - ساختند . البته با تحت فشار قرار دادن زندگی سیاسی در سراسر کشور ، زندگی شوراهای هم فلج میشود . بدون انتخابات عمومی و بدون آزادی بی قید و شرط مطبوعات و اجتماعات و بدون مبارزه آزاد آراء و عقاید - زندگی در هر سازمان عمومی از میان می‌رود و تنها تظاهری از آن بجا می‌ماند بطوریکه بوروکراسی تنها عامل فعال میشود و افکار عمومی بخواب فرو می‌برد و ده دوازده نفر رهبر حزبی با انزوی بی پایان و ایدئالیسم بی حد و حصر اداره امور را بعهده می‌گیرند و از بین آنها نیز دهه معدود تری کمفروهای متفکری هستند رهبری را بعهده می‌گیرند و هر چند گاه هم گروه برگزیده‌ای از کارگران جلسات فراخواننده میشوند تا از سخنرانی رهبران استقبال کنند و قطعنامه‌های از قبل تهیه شده را با توافقی آراء تأیید و تصویب نمایند . این در واقع يك اقتصاد چند نفره است ، يك دیکتاتوری است ولی البته نه دیکتاتوری بولتاریا ، بلکه دیکتاتوری مشی سیاستدار - یعنی دیکتاتوری بمفهوم بورژوازی و بمعنای حکومت واکوین ها (به تعویض انداختن کنگره شوراهای سه ماه به شش ماه !) . آری از این گذشته چنین اوضاعی باید يك توحش زندگی اجتماعی را به همراه داشته باشد ، مانند ثور و اعدام گروگانها و غیره .

و اما درباره سخنرانی لنین در مورد دیسپلین و فساد و ارتشاء .

مستطامی که در هر انقلاب دارای اهمیت فراوانی میباشد ، مبارزه با لومین بولتاریاست و نیز واکوین و دیگران در جاهای دیگر با این مسئله روبرو هستیم . عنصر لومین بولتاریائی پیوند عمیق و محکمی با جامعه بورژوازی دارد آنچه فقط بعنوان يك قشر مخصوص بعنوان زباله اجتماعی ایکه گاهی اوقات - یعنی هنگامیکه در یوارهای نظم اجتماع فرو می‌ریزند - بشکل عظیمی رشد میکند ، بلکه پشابه عنصری که با مجموع جامعه در آمیخته است . جریاناتی که در آلمان گذشت و کمابیش در جاهای دیگر گذشت و میگذرد نشان میدهد که چگونه همه قشرهای جامعه بورژوازی دچار این خصلت لومینی میشوند . گرانفروشی سودگران ، احتکار و حق‌بازها ، معاملات موسمی پنداریافته ، تقلب در مواد غذایی ، ارتشاء و اختلاس دزدی و تجاوز و غارت آنقدر در هر قسم آمیخته که مرز میان مردم با شرف با متقلبین و نادرستان - از بین رفت . در اینجا همان پدیده تکرار میشود که در موارد لومینی شدن سریع و مرتب بورژواهای ظاهرالصلاحی - که تحت شرایط مستعمراتی ماوراء دریاها در زمینه اجتماعی بیگانه‌ای منتقل شدند - صورت گرفت . با از میان رفتن مرزها و موازین عرفی و اخلاقی ، جامعه بورژوازی - که عمدتترین قانون آن ، زورفترتین بی اخلاقی است - بلجن استثمار انسان از انسان آلوده میشود و بطور بلاواسطه و بی پروایانهای مبتلا به لومینی شدن میشود . انقلاب بولتاریائی مجبور است همه جا با این دشمن و ابزار ضد انقلاب دست و پنجه نرم کند .

اما در اینجا هم باز ثور و سیله کُند و حتی شمشیر دودی خواهد بود . سخت‌گیرترین دادگاههای صحرائی در برابر بی نظمی لومین بولتاریا بی تاثیر است . آری هر نوع حکومت نظامی بطور غیرقابل

اجتنابی منجر به خودکامی میشود و هر خود کامی ناشی از نفی بر روی جامعه میگردد. در اینجا نیز تنها وسیله موثری که در دست انقلاب پرولتاریائی قرار دارد، همان اقدامات رادیکال سیاسی و اجتماعی و تغییر سریع ضمانت های اجتماعی برای زندگی توده و شمولور ساختن ایدئالیزم انقلابی است - که فقط در پرتو آزادی سیاسی نامحدود و وسیله زندگی کاملاً فعالانه توده قابل دوام میباشد.

همانطور که اشعه آفتاب موثرترین وسیله برای پاکیزه کردن و سلامت بر علیه میکربها و بیماری های عفونت را میباشد، بهمانگونه نیز انقلاب و اصل نوآفرین آن، زندگی معنوی ناشی از آن، فعالیت و مسئولیت توده ها - یعنی آزادی سیاسی در وسیعترین فرم آن - تنها غورشنید شفا بخشنده و تطهیر دهنده است. آتارشی چه در نزد ما و چه در جاهای دیگر اجتناب ناپذیر است. عناصر لومین پرولتاریائی با جامعه بورژوازی پیوند دارند و از آن قابل تفکیک نمیشوند. دلیل:

۱- در پروس شرقی: غارت و جباول "قزاقان"

۲- در آلمان: شیوع راهزنی و دزدی (تقلب و اختلاس کارمندان پست، رامآهن و پلیس و ازین رقتن کامل حد فاصل میان جامعه با انضباط و زندان)

۳- لومین شدن سریع رهبران اتحادیه های کارگری - که اقدامات خشن حکومت ترور و وحشت نیز در برابر آن بی تاثیر بوده و آنها را برعکس فاسدتر میکند و تنها یاد زهر آن ایدئالیزم و فعالیت اجتماعی توده ها و آزادی نامحدود سیاسی است.

این يك قانون موكد معنی است که هیچ حزبی نمیتواند از آن معصوم بماند. اشتباه اصلی تئوری ترونسکی - لنین در همین است که آنها عیناً مثل کائونسکی دیکتاتوری را در مقابل آزادی قرار میدهند. هم پلشویکها و هم کائونسکی مسئله را باین صورت مطرح میکنند که:

"با دیکتاتوری یا دموکراسی". طبیعی است که کائونسکی دموکراسی یعنی در حقیقت دموکراسی بورژوازی را انتخاب میکند، زیرا او آنرا درست تنها آلترناتیو در برابر تحول سوسیالیستی تلقی میکند. برعکس لنین و ترونسکی برخلاف دموکراسی، دیکتاتوری را انتخاب کرده اند و باین ترتیب دیکتاتوری عده معدودی از افراد - یعنی در واقع دیکتاتوری براساس نوع بورژوازی را - برگزیده اند. این دو قطب مخالف هر دو به یک اندازه از سیاست واقعی سوسیالیستی بدور هستند. وقتی پرولتاریا به قدرت برسد، بهیچ وجه نمیتواند طبق مصلحت اندیشی کائونسکی به بهانه "ناهنجاری کشور" از تحول سیاسی چشم پنهان و خودش را صرفاً وقف دموکراسی نماید بدون آنکه باین ترتیب بخود، بانترناسیونال و به انقلاب خیانت کرده باشد. او باید بلافاصله اقدامات سوسیالیستی آنها را به پراثرترین ترس، آشتی ناپذیرترین و بی پروا ترین وجه دست بزند یعنی دیکتاتوری کسده اما دیکتاتوری طبقاتی و نه دیکتاتوری يك حزب یا يك دارودسته. دیکتاتوری طبقاتی وسیعترین شکل اجتماعی، بلافاصله آخرین شرکت فعالانه توده های ملت و همراه با دموکراسی نامحدود. ترونسکی مینویسد: "ما بمنسوان

مارکسیست هرگز خدشگزار بت د مکرسی ظاهری نبود مایم . " مسلم است که ما هرگز خدشگزار بت د مکرسی ظاهری نبود مایم اما خدشگزار بت سوسیالیزم مارکسیسم هم نبود مایم . آنها از این نتیجه گیری میشود که ما مجاز هستیم سوسیالیزم و مارکسیسم را هم - اگر مطابق میلان نباشند - بزباله دانی بپفکنیم ؟ تروتسکی و لنین نفی زنده این سوال هستند . ما هرگز خدشگزار بت د مکرسی ظاهری نبود مایم . این فقط بدین معنی است ما پیوسته بین هسته اجتماعی و شکل سیاسی د مکرسی بورژوازی اختلاف قائل میشویم . ما همواره مستمجتاً ناپراهری و عدم آزادی را که در زیر پوسته شیرین پراهری و د مکرسی ظاهری وجود داشت برملا* میساختیم اما نمخاطر اینکه آنرا مردود سازیم بلکه بخاطر آنکه طبقه کارگر را - تعرض نمائیم که باین پوسته شیرین قناعت نکند بلکه قدرت سیاسی را قبضه نماید تا این پوسته را از محتوی اجتماعی نوینی ملو سازد . این وظیفه تاریخی پرولتاریا است که وقتی به قدرت رسید بجای آزادی بورژوازی و آزادی سوسیالیستی بوجود آورد - نماین که هرگونه آزادی را از میان ببرد . البته آزادی سوسیالیستی تازه در دینیه فاضله - یعنی وقتی زیربنای اقتصادی سوسیالیستی بوجود آمد - آغاز نمیشود - تا بعنوان هدیه کریمین پلست سر بزیر و طبعی که در این میان با وفاداری از یک منت د یکتاتورهای سوسیالیست پشتیبانی کرد ماست داده شود . د مکرسی سوسیالیستی با از بین رفتن حکومت طبقاتی و آغاز ساختمان سوسیالیزم در یک زمان شروع میشود . در لحظه به قدرت رسیدن حزب سوسیالیست آغاز میگردد و چیزی جز د یکتاتوری پرولتاریا نیست . آری د یکتاتوری ! اما این د یکتاتوری بستگی به نوع بکار بردن د مکرسی دارد و نه در ازمیان بردن آن و عبارتست از دخالت قاطع و مصمانه در حقوق بدست آمده و خاصیات اقتصادی جامعه بورژوازی - که بدون آنها تحول سوسیالیستی تحقق ناپذیر نخواهد بود . اما این د یکتاتوری باید کار یک طبقه باشد و نه کار یک اقلیت کوچک رهبران . بنام طبقه کارگر . یعنی باید در هر حد ها شرکت فعالانه تود معا بوجود آمده باشد و تحت تاثیر بلا واسطه آنها قرار داشته باشد . تحت کنترل مجموع جامعه بوده و از آموزش سیاسی روز افزون تودهای ملت ناشسی شده باشد .

بلشویکیها هم ، اگر زیر فشار وحشتناک جنگ و اشغال آلمانها و سایر دشواریهای غیرهادی مربوطه قرار نگرفته بودند مسلماً تاکنون بدینگونه عمل میکردند . این دشواریها عواملی هستند که هر یک از آنها میتواند سیاست سوسیالیستی را - که حاوی بهترین نظریات و شایسته ترین اصول است - مختل سازد . بکار بردن ترور در سطح وسیعی بوسیله دولت شوروا - آنها در آخرین مراحل قبل از سقوط امپریالیزم آلمان - از زمان ترور کسول آلمان - استدلال تند و خشنی بیش نیست و این حقیقت کلی که انقلابها را با کلاب فسل تمحمد نمدهند چندان محکمنیاست .

هرچه در روسیه میگذرد قابل فهم است ، و در حکم سلسله زنجیر گریز ناپذیری از طل و معلولها . که ابتدا و انتهای آن عبارت از یک کفایتی پرولتاریای آلمان و اشغال روسیه بوسیله امپریالیزم آلمان است .

اگر انتظار داشته باشیم که لنین و رفقایش در چنین شرایطی، زیباترین دموکراسی و با آنکه دیکتاتوری پرولتا-
ریای نمونه‌ای را عرضه کنند و اقتصاد سوسیالیستی شکوفانی بسازند - یعنی آن خواهد بود که از آنها کاری
ما فوق قدرت انسانی توقع داریم. آنان با روش قاطعانه انقلابی خود، قدرت عملی نمونه خود، وفاداری خلل
ناپذیرشان نسبت به سوسیالیسم بین‌المللی - آنچه را که در چنین شرایط روزگی و دشواری امکان پذیر بوده
است بهترین وجه انجام داده‌اند. خطر از آنها شروع می‌شود که بخواهند از یک ضرورت، فضیلتی بسازند و
بخواهند تاکتیکی را - که اجباراً در چنین شرایط دشواری بر آنها تحمیل شده است - حالا از نظر تئوری در
تمام موارد تنهت نمایند و آنرا بعنوان نمونه تاکتیک سوسیالیستی به پرولتاریای بین‌المللی توصیه کنند تا مورد
تقلید آنها قرار گیرد. اینکه آنان چگونه باین ترتیب بدون دلیل و بی جهت خود را دچار مخمصه کرده‌اند
و توفیق واقعی و تاریخی انگار نا پذیر خود را م‌هون اشتباهات اضطرابی میدانند، کاری است که بوسیله
آن خدمت خوبی به سوسیالیسم بین‌المللی - که بخاطر آن مبارزه کرده‌اند و رنج و مرارت کشیده‌اند - نمی-
کند و اگر آنها بخواهند همه خطاهائی را که در روسیه جبراً و اضطراباً صورت گرفته‌اند، بعنوان شناختنهای
نازیای ارائه دهند باز هم خدمت خوبی در حق سوسیالیسم بین‌المللی انجام نداده‌اند. خطاهائی که در
روسیه صورت گرفته‌اند در تحلیل نهائی صرفاً تشعشعاتی از ورشکستگی سوسیالیسم بین‌المللی در این جنگ
جهانی بوده‌اند.

بگذارید سوسیالیستهای دولتی آلمان فریاد بزنند و حکومت بلشویکها را در روسیه تصویر زشتی
از دیکتاتوری پرولتاریای بنهند. اگر چنین بوده و با چنین میباید بعلمت آنستکه این درست معمول روش
پرولتاریای آلمان است که تصویر نازیهای از مبارزه طبقاتی سوسیالیستی بود. همه ما تحت قانون تاریخ قرار
داریم و نظام اجتماعی سوسیالیستی فقط بصورت بین‌المللی انجام پذیر است. بلشویکها نشان دادند که
میتوانند همه کارهائی را - که یک حزب اصیل انقلابی قادر است در حدود امکانات تاریخی مربوطه انجام
دهد - اجرا کنند. قرار نبوده است که آنها معجزه نمایند، زیرا یک انقلاب پرولتاریائی نمونه و بی‌عیب
و نقص - آنهم در یک کشور ایزوله شده و فرسوده از جنگ جهانی که بوسیله امپریالیزم سرکوب گشته و مسود
خیانت پرولتاریای جهانی قرار گرفته - یک معجزه است. مسئله بر سر این است که در سیاست بلشویکی اصل
را از فرع و هسته را از جریانات اتفاقی تمیز بدیم. در این دوره اخیر - که ما در آستانه آخرین مبارزات
قطعی در سراسر جهان قرار داریم - مسئله حاد روز مهترین مشکل سوسیالیسم بوده و هست و عبارت از این
ها آن جزئیات تاکتیکی نیست بلکه مبارت از قدرت عملی پرولتاریا، نیروی فعاله توده‌ها و بطور کلی خواست و
اراده بقدرت رسیدن سوسیالیسم است. در این زمینه لنین و تروتسکی و رفقایشان اولین کسانی هستند که
به پرولتاریای جهان سرمشق دادند و تا کون آنها اولین کسانی هستند که میتوانند با جرات اعلام دارند
که ما بودیم که شهادت آنرا داشتیم!

این عامل عمده و جاودانی سیاست بلشویکی است و در این رابطه، این خدمت جاودانه تاریخی آنهاست که با قهقهه کردن قدرت سیاسی و برخورد عقلی با مسئله تحقق سوسیالیسم - پیمایش پروتاریزای جهانی گام برداشتند و جدال میان سرمایه و کار را در سراسر جهان بشدت گسترش دادند. این مسئله در روسیه فقط نمیتوانست مطرح گردد ولی راه حل آن نمیتوانست در روسیه ارائه شود. و در این رابطه آینده در همه جا به "بلشویکها" تعلق دارد.

پایان کتاب